

# جابجایی پایگاه اجتماعی دهقانان ایرانی در گستره تاریخی:

## ساختار طبقاتی روستا و تطور طبقاتی در ایران

مطالعات جامعه‌شناختی

(علمی - پژوهشی)

دوره ۲۵، شماره ۵: ۵۳۹-۵۸۳

شاپا ۲۸۰۹-۱۰۱۰

نمایه در ISC

حمید عبداللهیان<sup>۱</sup>

استاد دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران

پذیرش ۹۶/۱۲/۷

دریافت ۹۶/۷/۲۲

### چکیده

این مقاله ادعا می‌کند که با وجود تغییراتی که در قرن بیست و یکم رخ داده، هنوز هم دهقانان باید مورد توجه صاحب نظران علوم اجتماعی قرار بگیرند. این مقاله در این راستا به تحولات پایگاه اجتماعی دهقانان ایرانی در یک گستره تاریخی می‌پردازد. صاحب نظران ایرانی مدت‌های طولانی مزیت‌های نظری دهقانان ایرانی به عنوان عنصری که به فهم سازوکارهای بازتولید شیوه‌های تولید کشاورزی سنتی حتی در دهه‌های اول قرن بیست و یکم کمک می‌کند را نادیده گرفته‌اند. این مقاله با تمرکز بر مالکیت خصوصی<sup>۲</sup> و تاثیر آن بر بازتولید جامعه دهقانی ایرانی به این مساله می‌پردازد. استدلال من این است که از آنجا که صاحب نظران توسعه، وزن نظری کافی به مالکیت خصوصی نداده‌اند، تبیین سازوکارهای بازتولید جامعه دهقانی ایران و شیوه تولید همراه آن به یک ضرورت تبدیل شده است. من رویکرد تیلور<sup>۳</sup> به شیوه‌های تولیدی را برای تبیین این نکته به کار می‌برم که شکل‌گیریهای اقتصادی-اجتماعی بومی و الزامات محلی، تعیین‌کننده‌ی جایگاه نظری دهقانان ایرانی هستند. این مقاله همچنین استدلال می‌کند که چنین شرایطی به نوبه‌ی خود منجر به ساخت طبقاتی ماندگار در جامعه دهقانی ایران شده بطوریکه این جامعه توانسته خود را به قرن بیست و یکم برساند. قابل ذکر است که این مقاله خیلی خلاصه به دوره‌ی بعد از ۱۳۳۰ نیز می‌پردازد زیرا ادبیات و مطالب موجود در مورد تاریخ جامعه دهقانی ایران تا آن زمان از نظر نظری و روش‌شناسی کافی نیست. در نتیجه، لازم است مطالبی برای فهم شکل‌گیریهای اجتماعی در روستاهای ایران بر اساس توضیحاتی فراهم آید که در این مقاله ارائه می‌شود.

**کلمات کلیدی:** دهقانان ایرانی، طبقه روستایی، تغییر روستایی، شکل‌گیری طبقه روستایی، قرن بیست و یکم

<sup>۱</sup> پست الکترونیکی (نویسنده مسئول) habdolah@ut.ac.ir

<sup>۲</sup> Private Ownership

<sup>۳</sup> Taylorian

## مقدمه

اولین سوالی که در همین ابتدا مطرح می‌کنم این است که چرا همچنان باید به شناسایی و تحلیل نظری جایگاه اجتماعی-اقتصادی دهقانان ایرانی بپردازیم؟ پاسخ اولیه را باید با ملاحظات آماری ارائه کرد. در سالهای پایانی دهه‌ی دوم قرن بیست و یکم، تقریباً ۲۹ درصد از جمعیت ایران هنوز هم در مناطق روستایی زندگی می‌کنند (اداره‌ی منابع جمعیت، ۲۰۱۵).<sup>۱</sup> جمعیت روستایی معیار بهتری است زیرا تعداد آن از ۱۵ میلیون در سال ۱۳۳۵ به ۲۴ میلیون در اواخر دهه‌ی ۱۳۷۰ و ۲۲ تا ۲۴ میلیون در ۱۳۹۵-۱۳۹۷ افزایش یافته است. سرشماری سال ۱۳۹۰ نشان داد که ۲۹ درصد (۲۲ میلیون) از جمعیت ساکن مناطق روستایی هستند (مرکز آمار ایران، ۱۳۹۰)، که کمتر از برآوردهای قبلی است. اما در سال ۱۳۹۵ جمعیت مناطق روستایی به ۲۰ میلیون و ۷۳۰ هزار و ۶۲۵ کاهش یافت (۲۵/۹ درصد از کل جمعیت) که بیشتر ناشی از ادغام برخی مناطق پرجمعیت روستایی در جمعیت شهری بود. به عبارت دیگر اگر جمعیت روستا-شهرها را به این ارقام بیفزاییم هنوز بالغ بر ۲۵ میلیون نفر (۳۱/۲ درصد) از جمعیت ایران در مناطق روستایی و یا شبه روستایی زندگی می‌کنند. به عبارت دیگر، نکته این است که هنوز تعداد زیادی از جمعیت ایران شامل دهقانان و روستانشینان و عشایر است. این بدان معناست که دهقانان ایرانی و جامعه دهقانی ایران برخلاف آن چه که از فرآیند رشد و توسعه انتظار می‌رفت هنوز هم قادر به بازتولید شکل‌گیریهای اجتماعی و اقتصادی خویش بوده است. در عین حال، با این وجود چنین پایداری و استمرار، و نیز با وجود مزیت‌های نظری جامعه دهقانی ایران، ادبیات توسعه چنین بازتولید و استمرار را نادیده گرفته است و تقریباً هیچ ادبیات مدونی توسط پژوهشگران علوم اجتماعی درباره طبقات اجتماعی در روستاهای ایران بویژه بعد از انقلاب اسلامی تولید نشده است. علاوه بر این، در حالی که دهقانان ایرانی در وضعیت دهقانی باقی مانده اند، اما ذهنیت جمعی آنها به شدت تغییر کرده و عناصر فرهنگی جمعیت شهری را پذیرفته اند (بهداد و نعمانی، ۲۰۰۹). در این وضعیت متناقض، دهقانان ایرانی در حال بازتولید شکل‌گیریهای پیشا سرمایه‌داری<sup>۲</sup> بوده و همزمان عناصر نظام جدید سرمایه‌داری را با

<sup>۱</sup> اداره منابع جمعیتی.

<sup>۲</sup> Pre-Capitalist Formation

شکل‌گیریهای پیش‌سرمایه‌داری ترکیب کرده‌اند. بنا به گفته‌ی تیلور (۱۹۷۹)، این امر بیانگر شکل‌گیری روابط ترکیبی شیوه‌های تولید است و این موضع علمی-پژوهشی این مقاله است. معنای همه این نکات این است که شایستگی‌های نظری دهقانان ایرانی باید از سوی دانشگاهیان، هم در رشته جامعه‌شناسی، هم در جامعه‌شناسی تاریخی و هم در بحث‌های توسعه و برنامه‌ریزی مورد توجه خاص قرار بگیرد. این مساله کاملاً حائز اهمیت است، زیرا سقوط نظام‌های سیاسی مبتنی بر مارکسیسم در دهه‌ی ۱۹۹۰ میلادی بیش از پیش منجر به غیبت قابل توجه تحلیل طبقات اجتماعی در نهادهای دانشگاهی شد و هنوز هم در ایران چنین فقدان‌هایی مشاهده می‌شود. چنین غفلتی منجر به این شده که شکل‌گیری طبقات روستایی را یا به عنوان بخشی از شکل‌گیریهای اجتماعی طبقات جهانی یا شهری در نظر بگیرند و یا یکسره و بطور کلی نادیده گرفته شوند. این غفلت هم اکنون با افزایش جمعیت شهری و بحران آب، آثار خود را بهتر نشان می‌دهد چرا که اگر مطالعات طبقات اجتماعی پیوسته انجام شده بود شاید با اجرای برنامه‌های توسعه مناسب، از ادغام جامعه روستایی در جامعه شهری و کاهش درصدی جمعیت آن از ۶۶ درصد در ۱۳۵۵ به ۲۵/۹ درصد در سال ۱۳۹۷ با برنامه ریزی جلوگیری شده بود.

اما باید دید که ریشه این برخورد با طبقات روستایی در کجاست. از ادبیات مارکسیستی باید شروع کرد که شکل‌گیریهای اجتماعی روستایی را همواره در معرض تغییر می‌دانسته‌اند. به عبارت دیگر، موتور محرک تاریخ بر تحول از اینگونه ساختارهای سنتی و تبدیل آنها به شیوه‌های تولیدی جدید استوار است. بر این سیاق، با مفروض گرفتن تغییر مستمر، مارکسیستها اشتباه فکر می‌کردند که پویایی ساختارهای اجتماعی روستایی نمی‌تواند شیوه‌های تولید پیش‌سرمایه‌داری را بازتولید کند. در دوره‌ی پس از جنگ جهانی دوم، این ادبیات اغلب عنوان کرده‌اند که شکل‌گیریهای روستایی بنا بر این باید از طریق توسعه اجباری سرمایه‌داری تغییر پیدا کنند (تیلور، ۱۹۷۹؛ کان، ۱۹۷۸) و گرنه خودشان قادر به تغییر نخواهند بود. با این حال، این مقاله ادعا می‌کند اگرچه تغییرات ناشی از اصلاحات ارضی بعد از سال ۱۳۴۰ در ایران<sup>۱</sup>، این شکل‌گیریها (یعنی، طبقات اجتماعی) را جابجا کرده، اما این تغییر اجباری نیز شیوه تولید

<sup>۱</sup> قانون اصلاحات ارضی مصوب ۱۹ دی ماه ۱۳۴۰ بود که در سه مرحله و تا سال ۱۳۴۲ اجرا شد ولی به اصلاحات ارضی سال ۴۲ معروف است.

روستایی ایران را دچار آن تغییری نکرد که مورد نظر مارکسیستها بود. در عوض من در اینجا ادعا می‌کنم که، این ماهیت ساختارهای اجتماعی کشاورزی بوده، که مدام به بازتولید شکل‌گیریهای پیشا سرمایه داری حتی در دهه‌ی دوم قرن بیست و یکم کمک کرده است (عبداللهیان و فتاحی، ۱۳۹۰). این بازتولید از طریق مشارکت در روابط بازار بعد از نفوذ سرمایه داری در ساختارهای کشاورزی رخ داده است. به عنوان مثال، از دهه‌ی ۱۳۷۰، چند سفر پژوهشی به مناطق روستایی به منظور مشاهده‌ی مستقیم داشته‌ام که آخرین آنها در آبان ۱۳۹۵ در خوانسار و در اردیبهشت و تیر ماه ۱۳۹۶ در قالب طرح مطالعه حوزه آبخیزداری منطقه حبله رود در فیروزکوه و گرمسار و در شهریور ۹۶ در روستاهای پشت بسطام شاهرود بوده است. ضمناً مشاهدات اتنوگرافیک متعددی در مناطق مختلف کردستان و لرستان و خوزستان به کمک چند تن از دانشجویان<sup>۱</sup> داشته‌ایم. مشاهدات من نشان می‌دهد که دهقانان به طور فزاینده‌ای درگیر روابط بازار شده‌اند و طبقان شهری-روستایی رو به گسترش گذاشته‌اند. دهقانان ایرانی در شمال کشور از طریق فروش زمین‌های کشاورزی در روابط بازار دخیل بوده و به بخشی از نیروهای اجتماعی بازار شبه مسکن<sup>۲</sup> تبدیل شده و می‌شوند. علاوه بر این، یک جامعه‌ی دهقانی سنتی هم هنوز وجود دارد که کماکان در برابر تغییر مقاومت می‌کند. این شرایط را به بهترین نحو می‌توان به عنوان روابط ترکیبی<sup>۳</sup> آلتوسری-تیلوری شکل‌گیریهای پیشا سرمایه داری، از یک سو، و سرمایه داری، از سوی دیگر، تعریف کرد.

با توجه به مقاومت شکل‌گیریهای اجتماعی پیشا سرمایه داری در برابر تغییر، که با شکل‌گیریهای مدرن همراه بوده است، این مقاله نشان می‌دهد که زمین و آب به عنوان عناصر اساسی مالکیت و تسلط طبقات مالک بر فرآیند تولید همچنان پا بر جا است. کشاورزی ایران، یعنی نظام سهم بری، و همچنین توسعه‌ی مالکیت دهقانی بر زمین‌های کشاورزی، نیز در اینجا مورد مطالعه قرار گرفته تا اجزای اصلی سازمان تولید مشخص شوند و نقش نظام سهم بری و تولید

<sup>۱</sup> از آقای امین محمودی بخاطر کمک در جمع‌آوری برخی اطلاعات مربوط به روستاهای بخش سوسن ایذه در خوزستان، آقای محمد حاصلی بخاطر ارائه برخی اطلاعات مربوط به الشتر و خانم عبدی بخاطر اطلاعات مربوط به روستاهای سنندج و خانم دکتر حمیده دباغی بخاطر اطلاعاتی که در اختیارم گذاشتند، تشکر می‌کنم.

<sup>۲</sup> Pseudo-Housing Market

<sup>۳</sup> Articulation

دهقانی به عنوان نیروی سازماندهنده در بازتولید این نظام تعیین شود. در نهایت بر روی بحث‌های مربوط به ماهیت تغییری که بر کشاورزی ایران از سال ۱۳۴۱ تا ۱۳۹۷ تاثیر گذاشته نیز تمرکز خواهد شد.

ترنر (۱۹۸۴)، لمبتون (۱۹۶۹)، کدی و بونین (۱۹۸۱) و همچنین محققین دیگری در حوزه‌ی ادبیات توسعه‌ی ایران نشان داده اند که نسبت دادن ویژگی‌های شیوه‌های تولید آسیایی به ساختارهای اجتماعی پیشا سرمایه داری ایران منجر به چند نقصان و عدم کفایت نظری می‌شود. الگوهای مالکیت زمین و آب هزاران سال است که در ایران وجود داشته و نشان دهنده‌ی حضور نوعی مالکیت خصوصی و انواع طبقات اجتماعی است. طبقات اجتماعی روستایی در قبل از اصلاحات ارضی ۱۳۴۰ عمدتاً حول محور کشاورزی و در نظام سهم بری یا مزارعه<sup>۱</sup> شکل می‌گرفتند. با شروع تحول در نظام کشاورزی غالب، طبقات اجتماعی سنتی کم کم به شکل گریه‌های اجتماعی شهری تبدیل شدند که چنین فرآیندی با از بین رفتن طبقات پایین دهقانان تقویت شد. در نتیجه باید این فرآیند را ردیابی کرده و ایجاد نظام یا دستگاه کشاورزی جدید را فهم کنیم که با شکل‌گیری طبقات جدید هماهنگ است. این شکل‌گیریها دیگر ویژه چینشهای روستایی نبوده، بلکه ویژگی آنها این است که ترکیبی از ویژگی‌های روستایی و شهری را در خود جای داده‌اند.

## اقتصاد روستایی و ساختار طبقات اجتماعی: مطالعه‌ای اجمالی و شفاف سازی روش‌شناختی

مشارکت جامعه دهقانی در تغییرات اجتماعی-سیاسی مابعد جنگ جهانی دوم در کشورهای پیشرفته (نیوبای، ۱۹۷۸: ۳-۴)<sup>۲</sup> و جهان سوم (آرچتی و آس، ۱۹۷۸: ۱۰۸-۱۰۷) منجر به رونق دوباره مطالعات انتقادی دستگاه یا نظامهای کشاورزی شد (همچنین نگاه کنید به: فرهی، ۱۹۹۰: ۱۷). مطالعات پیشین، همچون آنهایی که توسط نیوبای (۱۹۷۸: ۳) و استینچکامب (۱۹۶۶: ۱۸۳) بدان اشاره شده، چینشها و شکل‌گیریهای روستایی را تحت عنوان "بی اهمیت"، "مناطق عقب مانده از جامعه شهری"، که به عنوان پذیرنده‌های منفعل صنعتی شدن شهری هستند، به حساب

<sup>۱</sup> Sharecropping System

<sup>۲</sup> این کتاب در سال ۱۹۷۹ نیز تجدید چاپ شد.

می‌آورند. در ادبیات مارکسیستی، این موضوع از نظریه پردازی مارکس درباره تغییرات اجتماعی و شکل‌گیری طبقات اجتماعی در نظام سرمایه داری، نشأت می‌گیرد. بندیکس و لیپست (۱۹۶۶: ۲۸) استدلال می‌کنند که "یک طبقه اجتماعی از نظر مارکس، هر توده ای از اشخاص اند که کارکرد مشابهی را در سازمان تولید به نمایش کار می‌گذارند". با این حال این تعریف تنها شامل شکل‌گیریهای اجتماعی در اقتصادهای صنعتی می‌شود. چنین بی‌توجهی به شکل‌گیریهای اجتماعی روستایی بعدها همچنان بر ادبیات مارکسیستی چیره بوده است. بی‌توجهی به دهقانان در نظریه پردازیهای سرمایه داری تا حدودی متأثر از مفهوم سازی دهقانان به عنوان آن بخش از اجتماع است که سرانجام متصل یا شریک فرآیند صنعتی شدن شهری می‌شود (ولت مایر، ۱۹۸۳: ۲۰۹). از سوی دیگر، چایانوف (۱۹۶۶)، این ایده را توسعه می‌دهد که اقتصاد دهقانی یک نظام مستقل بوده و تاکید می‌کند این اقتصاد بسته به قوانین و تعاریف خود عمل می‌نماید (همچنین نگاه کنید به: شنتون، لنیهان، ۱۹۸۱: ۴۸).

پس از جنگ جهانی دوم، در پی پیش آمدن انقلاب‌های دهقانی، نظریه پردازیهای مارکسیستی فرضیات خود در مورد شکل و فرآیند اقتصادهای کشاورزی را بازتعریف کردند (بندیکس و لیپست، ۱۹۶۶). در کانون این بازبینی‌ها یک ارزیابی مجدد از ساختار طبقاتی وجود داشته که همانطور که استینچکامب (۱۹۶۶: ۱۸۲-۱۹۰) اشاره می‌کند، پیش از این کانون نظریه پردازی درباره شکل‌گیریهای جدید در درون نظام سرمایه داری بوده است. استینچکامب تلاش دارد تا تحلیل مارکس از روابط طبقاتی و روابط قدرت را به تحلیلی از جامعه روستایی بسط داده و بر اهمیت ساختار طبقه و روابط قدرت در فهم روابط اجتماعی و الگوهای مالکیت بر ابزار تولید تاکید نماید. نظریه پردازان اجتماعی، هم در کشورهای پیشرفته و با روستاهای پیشرفته (نیوبای، بل، رز، ساندرز، ۱۹۷۸ و ساندرز، نیوبای، بل و رز، ۱۹۷۸: ۵۵-۶۵)<sup>۱</sup> و هم در کشورهای در حال توسعه (فاوراکر، ۱۹۷۸: ۱۳۱-۱۵۶)<sup>۲</sup> قبول دارند که نظام کشاورزی رایج و غالب، تعیین‌کننده‌ی شکل‌گیری‌های اجتماعی تولید در جامعه روستایی است. نقطه آغاز شناخت این شکل‌گیریها، فهم آشکالی از نظامهای کشاورزی بوده است که بویژه در جوامع روستایی رایج و مسلط بوده اند (استینچکامب، ۱۹۶۶).

<sup>۱</sup> Newby, Howard, Colin Bell, David Rose and Peter Sanders

<sup>۲</sup> Foweraker.

مسئله ساختار طبقاتی، استینچکامب (۱۹۶۶: ۱۸۳) را به این ادعا می‌رساند که: "کشاورزی در همه جا بسیار بیشتر از آنکه حول محور اشتغال باشد، حول نهاد مالکیت سازمان یافته است". نیوبای (۱۹۷۸: ۶) این باور را بازتاب می‌دهد که: "به جای تقسیم کار، به عنوان یک عامل مستقل، این سازمان دهی روابط مالکیت است که ماهیت ساختار طبقاتی را شکل می‌دهد". روابط مالکیت و مالکیت زمین، اشخاص و جماعتها را در جامعه روستایی از یکدیگر متمایز می‌کند. روابط متقابل ساختار قدرت و شکل‌گیری طبقات در جامعه روستایی را باید از طریق نظام‌های مالکیت بر زمین و آب تبیین کرد (نیوبای، ۱۹۷۸: ۶-۱۵).

استینچکامب (۱۹۶۶) بر مبنای مفهوم سازی ساختارهای قدرت در درون نظامهای کشاورزی، موفق می‌شود که بین نظامهای اجاره ای و نظامهای خرده مالکی تفکیک قائل شود. این تفاوت بر اینکه تصمیمات تا چه حد می‌تواند توسط مالکان زمین و یا دهقانان به لحاظ مالکیت و میزان استفاده از زمین برای کشاورزی گرفته شود، تأثیری گذارد (همان: ۱۸۳). در آمریکای جنوبی جای تعجب نیست که مالکان زمین، تصمیم می‌گرفتند که زمین را به تولید پنبه اختصاص بدهند. دهقانان سهم بر، نیروی کار و منقولات و حشم مورد نیاز برای زراعت را اختصاص می‌دادند (همان).

اهمیت زمین و حیاتی بودن نیروی کار تقریباً یک میزان مساوی از قدرت را در ساختارهای اجتماعی اقتصادی روستایی ایجاد می‌کنند. بنابراین ساختارهای قدرت در اقتصادهای کشاورزی می‌بایست با توجه به گروه بندی‌های اجتماعی گوناگون که از مالکیت ابزار تولید بهره می‌برند، تحلیل شوند (نگاه کنید به: نیوبای، ۱۹۷۸: ۶). طبقات اجتماعی روستایی گوناگونی، نه تنها بر مبنای مالکیت ابزار تولید، بلکه همچنین بر اساس روابط متقابلشان با نهادهای اجتماعی و سیاسی، وجود دارد.

چنین منطقی، استینچکامب (۱۹۶۶) را به سمت اتخاذ ایده ای سوق داد که در آن طبقات اجتماعی با توجه عوامل زیر تغییر می‌کنند:

۱- نظام‌های قانونی که جایگاه اشخاص و گروه‌های مختلف را در نظام اجتماعی روستا

تعریف می‌کنند؛

۲- سبک زندگی آنها؛

و به لحاظ:

۱- توزیع فرهنگ فنی کشاورزی و دامپروری؛ و؛

۲- درجه فعالیت سیاسی

زمین، کارگر و دیگر ابزار تولید در فرآیند کشاورزی به روشنی ساختارهای ویژه‌ی قدرت را شکل می‌دهند، که از یک نظام کشاورزی به دیگری تفاوت دارند (همچنین نگاه کنید به: فاوراگر، ۱۹۷۸: ۱۵۱). در نظام مالکانه‌ی مینوری<sup>۱</sup>، ارباب به نظام قانونی دسترسی دارد؛ دهقانان ضعیف و زیردست هستند، و اجاره داری و بیگاری شخصی، اشکال مختلف استثمار به حساب می‌آیند (همان). نظام‌های اجاره ای در زمان هایی که کشاورزی یک فعالیت ریسکی باشد، به ضرر اجاره دارها عمل می‌کند (نیوبای، ۱۹۷۸: ۷)؛ موجرها هیچ وقت متضرر نمی‌شوند، چرا که خطر همواره بر دوش اجاره دارها است (استینچکامب، ۱۹۶۶: ۱۸۶). موجرین با اجاره دارانی که در ابعاد خانوادگی فعالیت می‌کنند و لردها در نظام‌های اربابی همیشه عواملی در خارج از جمعتهای روستایی محسوب می‌شوند چرا که در شهرها زندگی می‌کنند. موجرین به زبانی دیگر صحبت می‌کنند و روابط "فرمانطقه ای" دارند (همان: ۱۸۶، ۱۹۰). استینچکامب (۱۹۶۶: ۱۹۰) نتیجه می‌گیرد که: "نظام ارباب غایب" هم اجاره داری خانوادگی را و هم اجاره داری مینوری را تشریح می‌کند؛ و "بنابراین دسترسی به زمین، یک منبع قدرت اساسی را در همه جوامع کشاورزی، تشکیل می‌دهد، صرف نظر از درجه ای که کشاورزی در سطح معیشت باشد و یا مبتنی بر اقتصاد تجاری باشد" (نیوبای، بل، رز، ساندرز، ۱۹۷۸: ۶۱؛ همچنین نگاه کنید به: نیوبای، ۱۹۷۸: ۶). این نکته نیز قابل ذکر است که زمین اهمیت دارد، اگرچه پیشرفت‌های تکنولوژیک شیوه‌های خاصی از تولید را ترویج کرده باشند (همان).

در اقتصاد دهقانی، که خانواده واحد اصلی تولید را تشکیل می‌دهد، اشکال تولید کشاورزی در سطح معیشت پایدار می‌مانند حتی اگر ارزش افزوده تولیدات غالب باشد (آرچتی و آس، ۱۹۷۸: ۱۱۷). این همان چیزی است که چایانوف (۱۹۶۶: ۲۲۴-۲۲۵) در مفهوم سازی خود از

<sup>۱</sup> نظام مینوری (manorial system) یا سینیوری، نظامی اقتصادی و سیاسی و اجتماعی در اروپای میانه بود که در آن قدرت سیاسی و اقتصادی تماماً متعلق به لرد بود که از سوی دهقانان زیر دست خودش از نظر اقتصادی مورد حمایت قرار می‌گرفت. واحد اصلی این نظام مینور بود که عبارت بود از یک واحد از زمین خودکفا که کنترل آن در دست لرد یا ارباب بود.



شیوه تولید دهقانی بکار می‌گیرد. چایانوف اقتصاد دهقانی را بر حسب درجه ای مفهوم سازی می‌کند که نظام کشاورزی مسلط به نیروی کار پر زحمت دهقانان - که در برخی موارد نیروی کار همه اعضای خانواده را به کار گیرد- نیاز دارد. بنابراین، نه تنها خانواده واحد اصلی تولید بوده، بلکه این زمین و دسترسی به آن است که شکل گریه‌های اجتماعی جامعه روستایی را با توجه به فرآیند تولید تنظیم می‌کند (نگاه کنید به: نیوبای، ۱۹۷۸: ۶). "بنا بر این، رویه ای که در آن زمین تملک شده، و حقوق مالکیتی که پیرامون مالکیت شکل گرفته، در واقع تبدیل به ویژگی تعیین کننده‌ی نظام‌های قشربندی در جوامع کشاورزی می‌شوند" (نیوبای، بل، رز، ساندرز، ۱۹۷۸: ۶۱).

استینچکامب (۱۹۶۶) و مور (۱۹۶۶: ۴۱۴-۵۲۳) سپس استدلال می‌کنند که این نظام‌های قشربندی در شکل‌گیری ویژگی‌های ایدئولوژیک جنبش‌های سیاسی گوناگون تاثیرگذارند، از پوپولیسم پوجدیستی<sup>۱</sup> گرفته تا کمونیسم انقلابی (همچنین نگاه کنید به: نیوبای، بل، رز، ۱۹۷۸: ۶۲). مفهوم سازی روابط اجتماعی-اقتصادی درون دستگاه کشاورزی توسط چایانوف و استینچکامب، برای آنها این فهم را به ارمغان می‌آورد که واژه "عقب ماندگی" یک صفت نامناسب برای توصیف اقتصاد روستایی است. با این حال، محققان جدید در حوزه مطالعات طبقات به تاکید بیش از حد مور بر نقش دهقانان در تغییرات اجتماعی انتقاد می‌کنند (نگاه کنید به: جانسون، ۱۹۸۵: ۱۹). بخشی از منطق این موضوع، در این واقعیت نهفته است که شکل گریه‌های اجتماعی روستایی (به طور مثال آن دسته که توسط مارکسیست‌ها نادیده گرفته شده) دارای قواعد خودشان هستند و لزوماً نمی‌توان آنها را به عنوان دسته بندی همگنی در نظر گرفت که تنها به عنوان تابعی از شکل گریه‌های طبقات شهری قابل محاسبه هستند (استینچکامب، ۱۹۶۶؛ نیوبای، بل، رز، ساندرز، ۱۹۷۸: ۶۱-۶۳). نیوبای (۱۹۷۸) تایید می‌کند که دهقانان در کشورهای پیشرفته به بقای خود ادامه داده اند، با اینکه ماهیت آنها از طریق مشارکت مستقیم در بازارهای سرمایه-محور تغییر کرده است. از آنجایی که فرآیند توسعه سرمایه داری بر جوامع روستایی با اقتصادهای کمتر توسعه یافته به شکل متفاوتی نسبت به کشورهای پیشرفته

<sup>۱</sup> این جنبش بنام "پی‌یر پوجداه" که آغازگر جنبش اعتراضی علیه مالیات در فرانسه در دهه ۱۹۵۰ بود، نامگذاری شد.

اثر گذاشته است، نظامهای کشاورزی، به عنوان خط مقدم اقتصاد روستایی، همچنان دستخوش تغییرات شدید هستند. چنین چیزی، بر خلاف فرضیات موجود، منجر به تحول کامل شکل گریه‌های اجتماعی جامعه روستایی نشده، یعنی تحولاتی که مطابق با ضرورت‌های فرآیند بومی توسعه سرمایه داری بوده باشد.

همانطور که ترنر (۱۹۸۴) و ولت مایر (۱۹۸۳: ۲۰۱-۲۰۳) نشان می‌دهند، مفروضات اساسی جدیدی برای تحلیل ساختارهای اجتماعی اقتصادی رایج کشورهای در حال توسعه، از قبیل ایران، مورد نیاز است. نقطه‌ی آغاز تولید چنین مفروضات جدیدی، در شکل گریه‌هایی نهفته است که درون بخش کشاورزی و در نتیجه‌ی نفوذ سرمایه داری در این ساختارها، پدیدار شده‌اند. در بحث زیر این موضوع را بیشتر پی می‌گیریم.

### پیش نیازهای مفهومی برای تحلیل شکل‌گیری طبقات روستایی در ایران

به منظور فهم بهتر از شکل گریه‌های اقتصادی-اجتماعی موجود در کشورهای در حال توسعه مانند ایران، ترسیم پیش نیازهای مفهومی و روش شناختی که حوزه تمرکز بحث را مشخص کند، لازم به نظر می‌رسد. دست کم پنج پیش نیاز را می‌توان از قرار زیر مطرح کرد:

۱- در تشریح شکل گریه‌های اقتصادی-اجتماعی جوامع در حال توسعه، رویداد نفوذ مستمر سرمایه داری را می‌باید به عنوان کاتالیزور (اگر یک تعیین کننده نباشد) شکل گریه‌های اجتماعی در نظر گرفت. ساختار طبقاتی مستقر در کشورهای در حال توسعه (یعنی آنچه که مثلاً هم اینک در روستاهای ایران دیده می‌شود) را هم می‌توان به مثابه پیامد نفوذ سرمایه داری و هم به عنوان بقایای ساختار اجتماعی پیشا نفوذ که به بازتولید شیوه‌های تولیدی پیشا سرمایه داری کمک می‌کند، در نظر گرفت. با این حال، طبق آنچه ولت مایر (۱۹۸۳: ۲۰۱-۲۱۸) نشان می‌دهد، طبقات لزوماً نتیجه‌ی توسعه سرمایه داری در کشورهای پیرامون نیستند، بلکه آنها تحت تاثیر قرار گرفته‌اند و برخی اوقات کارکردهای پیشین خود را برای اجرای کارکردهای جدید، از دست می‌دهند.

۲- مفهوم طبقه نه تنها بر جایگاه افراد در فرآیند تولید دلالت دارد، بلکه بر جایگاه افراد در ساختار روابط همیشگی مرکز-پیرامون (یا مرکز-اقمار) دلالت دارد که حتی در

دوردست‌ترین مناطق کشورهای در حال توسعه ساری و جاری اند (کاکرافت، فرانک و جانسون، ۱۹۷۲؛ همچنین فرانک، ۱۹۷۷؛ آلبو، ۲۰۰۵).<sup>۱</sup>

این موضوع نشان می‌دهد که ادبیات مربوط به موضوع توسعه‌نیافتگی چنین می‌پندارد که جهت توسعه سرمایه داری به سوی تمرکز قدرت و تمرکز سرمایه در مراکز شهری است (ورگوپولوس، جولای ۱۹۷۸: ۴۵۲). به عبارت دیگر، این ادبیات، شکل‌گیریهای اجتماعی را در جهت تشدید طبقات میانی بازطراحی کرده است (فرهی، ۱۹۹۰: ۱۶-۱۸). این ادبیات همچنین، این شکل‌گیریها را در جهت جداسازی بخش کشاورزی از فرآیند کلی توسعه بازطراحی کرده است. و در درون چنین فرآیندی است که شکل‌گیریهای جامعه روستایی رخ می‌دهند. از منظر این ادبیات، این شکل‌گیریها چنین دستکاری می‌شوند که اهداف توسعه سرمایه داری را حتی در سالهای ۱۳۹۶ (۲۰۱۷ میلادی) و دهه دوم قرن بیست و یکم تحقق ببخشند.

۳- طبق استنباط تیلور (۱۹۷۹)، همزیستی عناصر هر دو شیوه تولیدی پیشا سرمایه داری و سرمایه داری امکان پذیر است. پتراس (۱۹۸۱: ۳۷-۶۷) نشان می‌دهد که از یک سو، نظام و دستگاه سرمایه داری در مراکز پیشرفته اقتصادی توسعه می‌یابد، اما از طرف دیگر، نیروی کار پیشا سرمایه‌داری به همان ترتیب توسعه نمی‌یابد. این فرآیندی است که به توسعه‌ی طبقه دهقانان نیمه-پرولتاریا و تشدید تعیین جایگاه زنان، تنها به عنوان خادمان پرولتاریای شهری آنهم در زمان معیشت پس-از-کار برای بازتولید ساختارهای پیشا سرمایه داری، می‌انجامد (همچنین نگاه کنید به: فرهی، ۱۹۹۰: ۶۸-۷۳). در اینجا، من توسعه‌ی یک طبقه خرده بورژوازی دهقانی ایرانی را نیز به طبقات قبلی اضافه می‌کنم، و معتقدم که هدف این طبقه این است که فضای روستا را به میدان تولید کشاورزی و نیز میدان بازارهای خرده بورژوازی تبدیل می‌کند. می‌توان ادعا کرد که در شمال ایران تا به امروز در ۱۳۹۶، چنین شکل‌گیری طبقاتی، از آشکارترین شکل‌گیریها بوده است، چراکه دهقانان آموخته اند که زمین‌های خویش را به تهرانی‌هایی بفروشند که بعداً این زمین‌ها را به کاربری مسکونی تبدیل خواهند کرد. این خرد بورژوازی روستایی از این بورژوازی سود برده و رفته رفته به طبقه ای شهری-روستایی تبدیل

<sup>۱</sup> من به "آلبو" اشاره کردم تا نشان بدهم که این چهارچوب هنوز هم ولو به شیوه انتقادی مطرح است.

شده‌اند. این را من در ۴۸ روستای حوزه آبخیزداری حبله رود و در منطقه گلپایگان و خوانسار (روستاهای تیدجان و قودجان) و الشتر<sup>۱</sup> نیز تجربه کرده‌ام.

۴- مسیر تغییرات احتمالی آینده به سوی فرآیند توسعه بومی در واقع به این درجه بستگی دارد که نظام سیاسی حاکم (دولت) تا چه اندازه از بورژوازی ملی مستقل و تصمیم‌گیرندگان مستقل، تشکیل شده باشد. این نکته چهارم در واقع یک فرضیه است که از برآیند سه نکته پیشین بدست آمده است. ساختار کشاورزی در ایران در سال ۱۳۹۶ (۲۰۱۷ میلادی) بر اساس مدل روابط ترکیبی شکل گرفته است که به نظر می‌رسد در آن تصمیم‌گیری در بخش کشاورزی بیشتر وابسته به طبقه خرده بورژوازی دهقانی شده است. این طبقه ساختارهای کشاورزی را با تبدیل کاربری زمینها به سمت اقتصاد مبتنی بر توریسم طبیعی سوق می‌دهد و فعالیت کشاورزی را به حاشیه می‌راند.

۵- برخلاف پیش‌بینی‌های محققان پیشین، طبقه دهقانان ایرانی اصرار به بازتولید و پایداری خود داشته است. در مرکز چنین پایداری، نکته ای که می‌بایست مورد توجه قرار گیرد این است که چگونه ساختار و روابط طبقاتی در حال شکل دهی به روابط کشاورزی-دهقانی در ایران معاصر هستند.

حال می‌بایست در پی طرح پیش نیازهای ذکر شده در بالا، به دنبال آن دسته از دستگاهها یا نظامها و یا نهادهای کشاورزی بگردیم که زمانی در بافتار اجتماعی-تاریخی ایران تسلط داشته‌اند. این ساختارها در پی اصلاحات ارضی سال ۱۳۴۰ جابجا شدند و جای خود را به دستگاههای کشاورزی سرمایه داری جدید اما متفاوتی دادند. این امر یک تاثیر تاریخی بر ساختارهای کشاورزی-دهقانی ایران داشته که هنوز هم در سال ۱۳۹۶ مشهود است. همین امر، به نوبه خود، تغییراتی در ماهیت و کارکرد طبقات اجتماعی در ایران ایجاد کرد. من سعی دارم تا این فرآیند را مورد ارزیابی قرار بدهم چرا که علل انقطاع در ساختاربندی تاریخی طبقات اجتماعی در ایران را نشان می‌دهد. البته تاکید من بر تغییراتی خواهد بود که طبقات اجتماعی متحمل شده‌اند.

<sup>۱</sup> اطلاعات الشتر را آقای محمد حاصلی، دانشجوی پسادکترای اینجانب برایم جمع آوری کرده است.

### مالکیت خصوصی زمین و توسعه سرمایه داری در ایران

لمبتون و کدی (نقل از نخعی، ۱۹۸۶: ۶۵) نشان می‌دهند که تا سده ۱۷ میلادی، ایران از لحاظ توسعه اجتماعی-اقتصادی عقب‌تر از کشورهای غربی نبوده است. استدلال نخعی (۱۹۸۶: ۶۷) این است که تا آن زمان، یک شیوه تولید بسیار پیشرفته فئودالی در ایران حکمفرما بوده (همچنین نگاه کنید به: لهسای زاده، ۱۹۸۴؛ ترنر، ۱۹۸۴: ۱۵۴-۲۰۸). این امر می‌تواند بر این دلالت کند که مالکیت خصوصی زمین در آسیا و به طور خاص در ایران، قبل از نفوذ سرمایه داری وجود داشته است (لمبتون، ۱۹۶۹: ۱۶؛ همچنین نگاه کنید به: نخعی، ۱۹۸۶: ۶۸).<sup>۱</sup> این امر، با این استدلال مارکس متفاوت است که معتقد است: "به دلیل نبود مالکیت خصوصی در زمین، می‌توان گفت طبقات اجتماعی در آسیا وجود ندارد" (نخعی، ۱۹۸۶: ۷۴). گرچه مارکس ایده‌ی مالکیت دولتی بر زمین و فقدان تاریخ در کشورهای آسیایی را مطرح کرد (نگاه کنید به: تیلور، ۱۹۷۹: ۱۷۲-۱۸۰)، اما بعدها با این ادعا که مالکیت زمین در هند مانند جاهای دیگر است، نظریه خود را تصحیح می‌کند (نخعی، ۱۹۸۶: ۶۸). از نظر نخعی (۱۹۸۶)، ترنر (۱۹۸۴)، لهسای زاده (۱۹۸۴) و شکوری (۲۰۰۱)، حضور طبقات اجتماعی با توجه به مفهوم مالکیت زمین و آب در هر تفسیر خاصی از تاریخ ایران، آشکار است. از امپراطوری هخامنشی (۵۵۰-۳۳۰ پیش از میلاد) به عنوان مثال استفاده می‌شود تا نشان بدهیم که طیفی از طبقات، از جمله هفت خانواده برجسته وجود داشتند که مالک بسیاری از زمین‌ها بوده‌اند (نخعی، ۱۹۸۶: ۷۴-۷۵). از جمله این طبقات می‌توان به نجیب زادگان، بازرگانان، روحانیون، بردگان و خدمتکاران اشاره کرد (همان). با این حال ادبیات مارکسیستی، به مالکیت خصوصی ناقص بر زمین به عنوان یکی از عوامل دخیل در عدم توفیق ایران برای رسیدن به شیوه تولید سرمایه داری اشاره دارد (نخعی، ۱۹۸۶: ۷۸). اما این امر همچنان دلیل مناسبی است که ایستایی و فقدان تحرک در ساختارهای اجتماعی اقتصادی ایران را به سلطه شیوه تولید آسیایی نسبت دهیم. استدلال ترنر (۱۹۸۴) بر خلاف نظر نخعی این است که، این ساختارهای قدرت هستند که الگوهای مالکیت

---

<sup>۱</sup>من نشان داده‌ام که یک نظام زمین داری پیش از قرن ۱۹ وجود داشت که شبیه به مالکیت خصوصی بر زمین بوده اما مانند آنچه در اروپا وجود داشت، یک نظام فئودالی نبود (عبداللہیان، ۱۹۹۶).

را شکل می‌دهند. هنگامی که حکومت مقتدر بوده و از مالکان تشکیل شده باشد، توسعه‌ی مالکیت دولتی بر زمین اجتناب‌ناپذیر است. ترنر (۱۹۸۴: ۱۷۲) دلیل عدم توسعه ایران را به نبود دولت مرکزی مقتدر نسبت می‌دهد یعنی دولتی که می‌توانست در مقابل نفوذ خارجی بایستد.

نبود شهرهای مستقل، همزیستی اربابان غایب و بورژوازی شهری که در مناطق شهری شریک هم بودند، موانع دیگری برای توسعه شیوه تولید سرمایه داری به شمار می‌آید (نخعی، ۱۹۸۶: ۸۳-۸۴؛ ترنر، ۱۹۸۴: ۱۵۷-۱۵۸). این همزیستی پس از نفوذ سرمایه داری در اقتصاد روستایی ایران تقویت شده است (کدی، ۱۹۷۱). سایر دلایل موجود برای تبیین شکست توسعه سرمایه داری در ایران به توسعه نیافتگی (نخعی، ۱۹۸۶؛ ترنر، ۱۹۸۴؛ لهسایی زاده، ۱۹۸۴) و یا نیمه پیرامونی شدن (پتراس، ۱۹۸۱) اشاره می‌کنند که نتیجه‌ی مستقیم نفوذ سرمایه داری در ساختارهای اقتصادی-اجتماعی ایران بوده است. از یک طرف، چنین نفوذی موجب حذف نظامهای کشاورزی پیشا سرمایه داری شد و از طرف دیگر، این نفوذ، نظامهای اقتصادی و تشکیلات بهره برداری سرمایه دارانه‌ی جدیدی را جایگزین کرد که منطبق با ملزومات توسعه سرمایه داری وابسته بودند.

از آغاز قرن بیستم و سلطنت رضاشاه، اندازه طبقه ارباب-بورژوازی (یعنی همان اربابان غایب) به قیمت تخریب طبقه مالکان بزرگ تر، که در اقتصاد روستایی فعال بودند، گسترش یافت (نخعی، ۱۹۸۶: ۱۳۸). در واقع، طبقه رو به رشد مالکان غایب به مثابه زیر مجموعه و نماینده طبقه‌ی بورژوازی شهری بود. دلیل ما برای این ادعا این است که طبقه مالکان غایب ارزش افزوده محصول (یا مازاد محصول) را تنها از اقتصاد روستایی بیرون می‌کشیدند به جای آنکه از اقتصاد شهری به شکل ارزش افزوده از بخش صنعت استخراج کنند (عبداللهیان، ۱۹۹۶). سلطه سرمایه تجاری نیز نه تنها در خارج کردن فرآینده مازاد محصول از اقتصاد روستایی همکاری داشت بلکه موجبات انباشت و تکاثر سرمایه در مناطق شهری را فراهم می‌کرد.

مدیران حکومتی و همچنین مقامات ارشد نظامی نیز در مالکیت زمین و همچنین در تولیدات صنعتی وارد شدند (نخعی، ۱۹۸۶: ۱۳۸). این گروه نیز در عمل، به همان شیوه مالکان غایب رفتار می‌کردند. آنطور که نخعی استنباط می‌کند، در امتداد مسیر غرب گرایی تحت

حکومت رضا شاه (با پشتیبانی بورژوازی کمپرادور<sup>۱</sup> یا وابسته)، بورژوازی ملی سرکوب شد (نخعی، ۱۹۸۶؛ همچنین نگاه کنید به: کدی، ۱۹۷۱). ظهور بورژوازی وابسته، که از طریق بازار خود را در روابط استثماری با بازار بین‌المللی درگیر کرده بود، یکی دیگر از آثار غربی شدن بود. در دوره‌های تاریخی حساس، مالکان زمین یا اربابان به درون طبقه بورژوازی وابسته و یا خرده بورژوازی ادغام می‌شدند، که اینها خود به دنبال کسب قدرت در دستگاه حکومتی بودند تا تامین منافع خویش را تضمین کنند (همچنین نگاه کنید به: لهسای زاده، ۱۹۸۴: ۲۴۱-۲۴۳؛ نخعی، ۱۹۸۶: ۱۳۸؛ کدی، ۱۹۷۱).

دولت در دوره رضا شاه، خواسته یا ناخواسته، در مجموع به سود توسعه سرمایه داری وابسته عمل می‌کرد. برخی ارقام نشان می‌دهند که تنها دو درصد از بودجه ملی برای توسعه بخش کشاورزی هزینه شده بود، و این در حالی بود که ۸۰ درصد جمعیت همچنان در مناطق روستایی زندگی می‌کردند و ۸۰ درصد نیروی کار در بخش کشاورزی مشغول به کار بودند (نخعی، ۱۹۸۶: ۱۴۳-۱۴۴؛ همچنین نک کاتوزیان، ۱۹۷۸: ۳۵۲-۳۵۳). در چنین شرایطی، مالکیت دولتی بر زمین (شامل مالکینی که وابسته به دولت بودند) به حداکثر رسیده بود. سایر مالکین که احساس ناامنی می‌کردند، برای نفوذ در دولت و کنترل رفتار آن به تکاپو افتادند، که این بیانگر جهت‌گیری سیاسی طبقه‌ی در حال ظهور بورژوا-ارباب بود. ترنر (۱۹۸۴) معتقد است که تمرکزگرایی قدرت در طی سلسله پهلوی افزایش یافت؛ بنا بر این فرصت محدودی پیش پای اربابان (یا مالکین زمینهای کشاورزی) وجود داشت تا بتوانند در برابر اضمحلال قریب-به-وقوع شیوه تولید پیشا سرمایه داری مقاومت کنند (همچنین نگاه کنید به فرهی، ۱۹۹۰: ۸۷-۱). همین وضعیت درباره ادغام اقتصاد روستایی در آنچه از اقتصاد ملی باقی مانده بود، مصداق داشت. استنباط نخعی (۱۹۸۶: ۱۴۶) این است که رضا شاه در آن واحد هم نماینده اربابان و هم نماینده بورژوازی وابسته (یا کمپرادور) بود: "این فرآیند مظهر تمام نمای ایران در

<sup>1</sup> Comprador

بورژوازی کمپرادور بخشی از طبقه متوسط داخلی محسوب می‌شود که با سرمایه گذاران خارجی، شرکتهای چند ملیتی، بانکدارها و نظامیان و منافع آنها متحد است.

<http://www.yourdictionary.com/comprador-bourgeoisie>

قرن بیستم است که در آن اربابان فئودال، بورژوازی شدند و عناصری از بورژوازی در زمین داری وارد شدند.<sup>۱</sup>

به تدریج که نفوذ خارجی‌ها در ایران افزایش یافت، بخت بورژوازی ملی برای به روزرسانی خودش کم‌رنگ شد (نگاه کنید به: اشرف، ۱۹۷۸؛ کدی، ۱۹۷۱). تا دهه ۱۹۳۰، تنها آلمان ۴۱ درصد تجارت خارجی ایران را تحت کنترل داشت (نخعی، ۱۹۸۶: ۱۴۷). میلزپاو<sup>۱</sup>، که یک متخصص امور مالی آمریکایی بود و مغضوب رضاشاه بود و اخراج شد، در سال ۱۹۴۳ دوباره به ایران بازگشت و سرانجام مدیریت و کنترل امور اقتصادی و بازرگانی ایران را به دست گرفت. با این وجود، تلاش‌های وی منجر به ورشکستگی اقتصادی شد. بودجه دولتی از ۸۳ میلیون دلار به ۲۳ میلیون دلار سقوط کرد (نخعی، ۱۹۸۶: ۱۴۹) که خود نشانه‌ای بود از شروع نفوذ بریتانیا، آمریکا و روسیه در ایران و مداخله در تغییرات داخلی بویژه در امور اقتصادی-اجتماعی که با رشد روز افزون صنعت نفت حتی بیشتر هم شد (نگاه کنید به هالیدی، ۱۹۷۹؛ نخعی، ۱۹۸۶: ۱۴۷-۱۴۹).

ایران از اوایل دهه ۱۹۴۰ تا اواخر دهه ۱۹۶۰، جنبش‌های اجتماعی را تجربه کرد که به طور محسوسی به متمرکز شدن هر چه بیشتر قدرت شاه کمک کرد. در اواخر دهه ۱۹۵۰، شاه آنقدر احساس امنیت می‌کرد که یک بسته‌ی اصلاحات را در روستاهای ایران اجرا کرد که بعدها به اصلاحات ارضی ۱۹۶۲ معروف شد.

پیش از اصلاحات ارضی، دستگاه دولت تنها ۷/۵۵ درصد روستاها را تحت تملک داشت (نخعی، ۱۹۸۶: ۲۱۳)، در مقایسه با اربابان یا مالکین خصوصی زمین که تا قبل از اصلاحات ارضی ۱۹۶۲ حدود ۷۶ درصد زمینهای کشاورزی را در تملک داشتند (نخعی، ۱۹۸۶: ۲۱۳). برخی ارقام نشان می‌دهند که ۸۸۷ مالک، دارای ۶۰ درصد "روستای شش دانگ"<sup>۲</sup> بودند (خسروی، ۱۳۶۱، نقل از نخعی، ۱۹۸۶: ۲۱۳). همینطور، ۱۸ درصد زمین‌ها تحت تملک ۸۱ ارباب بود و ۴۱ نفر از اربابها مالک ۲۲ درصد از زمینهای کشاورزی بودند (همان). از این رو، یک گذار تدریجی در اقتصاد روستایی در دوره پیش از اصلاحات ارضی ۱۹۶۲ در جریان بود

<sup>۱</sup> Millsbaugh.

<sup>۲</sup> روستاهایی که همه آنها تحت تملک یک گروه یا شخص بودند.



(هالیدی، ۱۹۷۹). اجرای طرحهای توسعه نیز در واقع برای تحقق شرایطی بود که می‌باید تحت آن شرایط، عناصر باقیمانده از شیوه تولید پیشا سرمایه داری از میان می‌رفت. تشکیلات کشاورزی رایج در اقتصاد روستایی ایران یا همان نظام بهره برداری، قادر بود تا شیوه تولید کشاورزی پیشا اصلاحات ارضی را بازتولید کند. این نظام که اصطلاحاً مزارعه نامیده می‌شد ("مزارعه" در برخی مناطق ایران همراه با واحدهای بهره برداری بنام "بنه" بود) یک ساختار کامل قدرت و روابط طبقاتی را در نواحی روستایی به نمایش می‌گذاشت. برای فهم روابط اجتماعی و شکل‌گیری طبقات روستایی در ایران در دوره پیش از اصلاحات ارضی سال ۱۳۴۱، لازم است نظامهای کشاورزی رایج که در حال اثرپذیری از نفوذ توسعه سرمایه داری در دوره شاه بودند را شناسایی و معرفی کنیم.

**روستا و سازمان کشاورزی در دوره پیشا سرمایه‌داری: کارکردها و شکل‌گیری‌های اجتماعی**

گزارشهای متعددی وجود دارد که تایید می‌کنند تشکیلات، سازمان و یا نظام سهم بری و یا مزارعه یک واحد جمعی تولید و چرخه محصول بوده که در بسیاری از نقاط ایران مسلط بوده و رواج داشته است. شاخه‌هایی از نظام "مزارعه" و یا شبیه آن در ترکیه (هان، ۱۹۸۵: ۱۰۵-۱۰۸) و برخی کشورهای خاورمیانه (هوگلاند، ۱۹۸۱: ۱۶۵) نیز دیده شده است. آنچه در مورد ایران باید اضافه کرد این است که ۵۴/۸ درصد همه زمین‌ها بر اساس مزارعه اداره می‌شدند، ۲۶/۲ درصد بر پایه مالکیت خصوصی<sup>۱</sup> و ۸/۵ درصد بر اساس اجاره<sup>۲</sup> مدیریت می‌شده است (نخعی، ۱۹۸۶: ۲۱۸). لهسایی زاده (۱۹۸۴: ۳۴۷)، معتقد است: "یافتن مزرعه داری دهقانی مبتنی بر سرمایه داری تقریباً در هیچ نقطه‌ای از کشور در دوره پیش از اصلاحات ارضی ۱۳۴۱ ممکن نبود". گروه‌ها و طبقات گوناگون، با الگوهای گوناگونی از مالکیت بر ابزار تولید، در فرآیند تولید کشاورزی دخیل بوده‌اند. مالکان یا اربابان غایب، دو عامل آب و زمین را برای تولید فراهم می‌کردند، در حالی که مزارعه کاران (رعیت‌ها) که صاحب حق زراعت (نسق) بودند، نیروی کار

<sup>۱</sup> در این نظام، زمین دار یا مالک مانند کارگر بر روی زمین خود کار می‌کند.

<sup>۲</sup> در این نظام، بخشی از محصول به ارباب تحویل داده می‌شود.

خود را به فرآیند تولید عرضه می‌کردند. گاوداران (گاوبندان)<sup>۱</sup> نیروی مکانیکی (مانند نیروی گاواهن) را به فرآیند تولید می‌افزودند و بذر را معمولا مزارعه کاران و یا اربابان در اختیار سازمان تولید قرار می‌دادند (هوگلاند، ۱۹۸۱؛ لمبتون، ۱۹۷۱؛ لهسایی زاده، ۱۹۸۴: ۲۰۶-۲۳۴). یکی دیگر از عوامل دخیل در فرآیند تولید، که به همراه مزارعه کاران، اکثریت خانوارهای روستایی را تشکیل میدادند، همانا کارگران بی زمین روستایی (یا برزگران) بودند که در قبال دستمزد نقدی و یا جنسی (غیر نقدی) کار می‌کردند (نخعی، ۱۹۸۶؛ لهسایی زاده، ۱۹۸۴: ۲۳۶-۲۵۵؛ همچنین نگاه کنید به اشرف، ۱۳۶۱: ۶-۴۹).

مالکان یا اربابان غایب معمولا یک مباشر را برمی‌گزیدند تا مسائل مربوط به فرآیند تولید را مدیریت کند. کدخدای روستا، روابط با حکومت و در اغلب موارد روابط با مالکین را تسهیل می‌کرد (لهسایی زاده، ۱۹۸۴: ۲۳۶-۲۵۵).<sup>۲</sup>

لهسایی زاده (۱۹۸۴: ۲۳۶-۲۵۵) گروه‌های اجتماعی در روستا را تحت عناوین طبقات غالب و مغلوب طبقه بندی می‌کند. اربابان، مباشران، گاوداران (گاوبندان) و کدخدایان روستا طبقه حاکم را تشکیل می‌دادند و فرآیند تولید را کنترل می‌کردند. گاوداران (گاوبندان) معمولا برای کنترل بیشتر بر این فرآیند گاهی دارای جاه طلبی‌های سیاسی بودند؛ آنها مجبور بودند با مالکین در ارتباط باشند؛ اما غالبا گزارش شده که طمع آنها فراتر از وفاداری آنها به مالکین می‌رفت. از آنجایی که مالکین غالبا غایب بودند، تلاش می‌کردند تا رضایت گاوداران را جلب کنند و امکان شکل‌گیری اتحاد بین گاوداران با روستائیان را کاهش دهند. مالکان گاهی اوقات گاودارانی را بر می‌گزیدند که می‌خواستند قدرت سیاسی شان را تحکیم ببخشند، و یا "نهایتا، در برخی بخش‌های کشور... یک تراکتور را جایگزین گاو می‌کردند" (لهسایی زاده، ۱۹۸۴: ۲۴۹-۲۴۸). کدخدای روستا، که واسطه

<sup>۱</sup> گاوبند به صاحب گاو گفته می‌شد که می‌توانست با پرداخت سهمی در قسمتی از ملک دیگری زراعت کند. در واقع روستاها در دوره پیشا اصلاحات ارضی دو دسته دهقان صاحب نسق داشتند: ۱- گاوبند و ۲- رعیت. به نظام بهره برداری که در آن گاوبندان نقش اصلی را داشتند، گاوبندی هم می‌گفتند.

<sup>۲</sup> هان (۱۹۸۵: ۱۰۵-۱۰۸) نشان می‌دهد که ظهور گروه‌های واسطه یا دلال در ساختار قدرت در روستاهای ترکیه، که همانند ایران دارای نظام تولید مزارعه ای بود (با برخی تفاوت‌ها در ابعاد زمین داری)، روابط استثماری شهری-روستایی را که به استخراج مازاد محصول از روستا کمک می‌کرد، را تسهیل می‌کردند.

بین روستائیان و دولت بود، به وسیله مالکان بکارگرفته می‌شد؛ هم مالکان و هم دولت به او قدرت مستبدانه برای سلطه بر روستائیان می‌دادند (هوگلاند<sup>۱</sup>، ۱۹۸۲: ۱۶).

وابستگی به ابزار تولید یا به نظام سیاسی روستا، یکی از عواملی بود که در دسته بندی و تفکیک گروه‌های اجتماعی در روستا اثر داشت. طبقات مختلف بر طبق بستگی به فرآیند تولید، موقعیت‌های متفاوتی در درون ساختار قدرت در حیات روستا داشتند. طبق نظر لهسایی زاده (۱۹۸۴: ۲۳۷): "روستاهایی که در آنها مالکان، بذر و گاو (علاوه بر زمین و آب) را فراهم می‌کردند، کنترل و مدیریت گروه‌های تولید از وظایف مباشران و کدخداها بود". گاوداران (گاو بندان) در جاهایی پیدا می‌شدند که مالکان در فراهم کردن یک یا چند ابزار تولید ناتوان می‌ماندند، که در این حالت، گاو بندان از همان میزان قدرتی برخوردار می‌شدند که مالکان از آن بهره مند بودند (همان).

دهقانان سهم بر<sup>۲</sup> که ۶۰ درصد خانواده‌های روستایی را تشکیل می‌دادند (لهسایی زاده، ۱۹۸۴: ۲۴۹؛ کدی، ۱۹۷۲)، همراه با کارگران روستایی (برزگران) که برای دستمزد کار می‌کردند، طبقه اجتماعی تحت سلطه روستایی را تشکیل می‌دادند. پیش از اصلاحات ارضی ۱۹۶۲، چیزی نزدیک به ۱,۹۸۳,۰۰۰ کارگر دستمزدی در روستاهای ایران زندگی می‌کردند (وزارت کشور، ۱۳۴۰، ص. ۲۶۹) که ۱۵/۲ درصد از جمعیت روستایی را در بر می‌گرفت<sup>۳</sup> (سال جهانی آمار، ۱۳۹۶)<sup>۴</sup>. کدی (۱۹۷۱: ۱۶) برآورد می‌کند که کارگران کشاورزی ۴۰ تا ۵۰ درصد جمعیت روستایی ایران را تشکیل می‌دادند. اما به اعتقاد من اگر میانگین افراد یک خانوار را ۷ نفر در آن سالها در نظر بگیریم در آنصورت ۹۹۱۵۰۰۰ نفر از جمعیت روستایی (یعنی ۷۶ درصد) زندگی دهقانی-کارگری داشته است.

لهسایی زاده (۱۹۸۴: ۲۵۸) استدلال می‌کند که جایگاه برزگران در اقتصاد روستا متزلزل بود، به طوری که آنها اغلب در بدست آوردن یک شغل ناتوان بودند. آنها مکرراً موقعیتی تحقیرآمیز نسبت به موقعیت مالکان و سایر گروه‌ها را برای بدست آوردن یک شغل

<sup>۱</sup> Hooglund

<sup>۲</sup> Sharecroppers

<sup>۳</sup> جمعیت روستایی ایران در حدود ۰۰۱,۱۴۱,۱۳ نفر بود که ۶۷/۶ درصد از کل جمعیت ایران را تشکیل می‌داد. بر این اساس ۱۵/۲ درصد از این جمعیت را کارگران روستایی تشکیل می‌دادند که سرپرست خانوار بودند.

<sup>۴</sup> <http://amar2013.persianblog.ir/post/17/>

می‌پذیرفتند، گاهی اوقات تنها برای ۱۰۰ روز کار در هر فصل زراعی فعال در سال (هوگلند، ۱۹۸۲: ۳۳؛ همچنین نگاه کنید به : لهسایی زاده، ۱۹۸۴: ۲۵۸). مالکان با افزایش حجم کار مفروض در فرآیند تولید از کار ارزان آنها بهره‌کشی می‌کردند. دهقانان سهم بر (رعیت‌ها) برزگران را عناصری در نظر می‌گرفتند که موضع چانه‌زنی آنها با مالکان را تضعیف می‌کردند (لهسایی زاده، ۱۹۸۴: ۲۵۹-۲۵۸).

گروه دیگری که هنوز بدان اشاره نشده ولی در اقتصاد روستایی کارکرد داشتند، و مستقیماً درگیر تولید کشاورزی نبودند همانا صنعتگران روستایی بودند که مشاغلی نظیر ساخت گاواهن و خدمات مربوط به ابزار کشاورزی را بر عهده داشتند. بدنبال رسوخ سیاستهای توسعه سرمایه‌داری و نفوذ سرمایه‌تجاری، یک گروه از خانواده‌های بدون زمین به صنعت قالیبافی پیوستند. ما می‌توانیم چهار طبقه اصلی که در جامعه روستایی پیشا اصلاحات ارضی کارکرد داشته‌اند بترتیب زیر طبقه‌بندی نماییم:

- ۱- طبقه حاکم، شامل اربابان غایب، پیشکاران اربابان (کدخدای روستا، مباشر) و گاوداران
- ۲- دهقانان سهم بر، اجاره‌کاران (یا مستأجران زمین).
- ۳- خرده تولیدکنندگان مستقل، که "دهقانان مرفه" نیز نامیده می‌شدند (خسروی، ۱۹۸۲؛ همچنین نگاه کنید به : اشرف، ۱۹۸۲: ۴۹-۶). این کشاورزان اغلب برای مصرف خودشان و گاهی اوقات نیز برای بازار تولید می‌کردند.
- ۴- کارگران کشاورزی که به زمین وابسته نبودند و به آنها خوش‌نشین گفته می‌شد. برزگران نیز به این طبقه تعلق داشتند.

قراردادن صنعتگران در یک طبقه مجزا کمی سخت به نظر می‌رسد، چرا که آنها برخی اوقات به کارگران دستمزدی می‌پیوستند، از آنجمله می‌توان به قالی بافان اشاره کرد. آنها به این ترتیب در طبقه‌ی کارگر دستمزدی، و به عنوان بخشی از خرده تولیدکننده‌ها ادغام شده بودند (برای شرح بیشتر رجوع شود به لهسایی زاده، ۱۹۸۴: ۲۵۶).

توزیع و تخصیص محصولات کشاورزی تولیدی در بین سهم بران، بهترین شاخصی است که با آن می‌توان روابط اجتماعی در سازمان سهم بری از نوع ایرانی یا همان نظام مزارعه را به تصویر کشید. سهم از محصول معمولاً بر اساس پنج عنصر دخیل در فرآیند تولید واگذار می‌شد: زمین، آب، گاو، بذر و نیروی کار (هوگلند، ۱۹۸۱: ۱۶۱-۱۷۷). همانطور که اشاره شد، این سهم

همگام با میزان قدرت سیاسی طبقات حاکم توزیع می‌شد. لهسایی زاده (۱۹۸۴: ۲۴۱) نشان می‌دهد که دهقانان در برخی "بینه‌های" کشاورزی، بدون اجازه مالکین نمی‌توانستند محصولات خویش را داد و ستد کنند. این امر نشان می‌دهد که چرا زمین تا این حد متمرکز در دستان معدودی شده بود، تا جایی که برخی از اربابان، مالک بیش از ۳۰۰ روستا بودند (هالیدی، ۱۹۷۹: ۱۰۶-۱۰۹). بعضی از خانواده‌های گسترده در شمال غرب کشور (به طور مثال، در شهر مراغه) بیش از ۶۰ روستا را تحت تملک داشتند (دلوقیو گود، ۱۹۸۱: ۲۴۰).<sup>۱</sup> هالیدی (۱۹۷۹: ۱۰۶-۱۰۹) چنین برآورد می‌کند که تنها ۳۷ خانواده بیش از ۱۹۰۰۰ روستا را در تملک داشتند. بر این اساس، می‌توان نتیجه گرفت که پایگاه طبقاتی، به طبقات حاکم قدرت افزونتری برای تکاثر هر چه بیشتر ثروت، بخشیده بود. اربابان یا مالکانی که ثروت بیشتری داشتند، قدرت سیاسی بیشتری بر دهقانان اعمال می‌کردند. لمبتون (۱۹۶۹) نشان می‌دهد که برخلاف تقریر قانون اسلامی برای توزیع زمین و بر خلاف روال قانون ارث، سلطه طبقات حاکم زمینه را آماده می‌کرد تا آنها از اجرای این قوانین سر باز زنند. اربابان، همان راه خویش را در تمرکز زمین‌ها و استثمار جوامع روستایی ادامه می‌دادند.

عدم توازن میان عناصر تولید، موجب می‌شد تا سهم بیشتری از تولید (مازاد محصول که از منظر مفهومی شبیه به مازاد اضافی در نظام سرمایه داری است) نصیب مالکین و دیگر طبقات حاکم بشود. نخعی (۱۹۸۶: ۲۱۴) گزارش می‌دهد که در برخی مناطق، سهم مالکین از تولید معادل هفت دهم از کل محصول بود. البته این در مورد همه مناطق ایران صادق نبود اما این نشانگر الگوهای غالب واگذاری سهم و سلطه مالکین و اربابان بر تولید و کسب ارزش افزوده بود. به طور متوسط، سهم مالکین از محصولات به ۳۰ تا ۳۵ درصد افزایش می‌یافت (همان: ۲۱۵). نکته قابل توجه این است که نیروی کار کارکنان بخش کشاورزی معادل دیگر عناصر ابزار تولید محسوب نمی‌شد. برای مثال، اگر از نیروی حیوانات در فرآیند تولید بیش از پیش استفاده می‌شد، در اینصورت گاوآرد سهم بیشتری نیز از محصول می‌برد، در حالیکه کارگر کشاورزی، صرف نظر از میزان زحماتش، تنها معادل یک جزء از عناصر پنجگانه تولید به حساب می‌آمد (هوگلند، ۱۹۸۱: ۱۶۱-۱۷۷).

<sup>1</sup> DelVecchio Good.

تولیدکنندگان واقعی (دهقانان) علاوه بر تسلیم محصول مازاد به طبقات مسلط، به انواع بیگاری نیز وادار می‌شدند و هدایایی را به دلایل گوناگون به مالکین اعطا می‌داشتند (نخعی، ۱۹۸۶: ۲۱۵)<sup>۱</sup>. مزارعان ایرانی (رعایا) می‌بایست نسق (حق زرع) خویش را به منظور مشارکت در تولید حفظ کرده و بدین گونه وضع معیشتی خود را تضمین نمایند. مالکین این قدرت را داشتند که حق نسق را به دیگر دهقانان واگذار کنند. مزارعان برای اینکه بتوانند حق نسق خویش را برای سال آینده زراعی نگاه دارند، تن به کارهای سختی برای اربابان می‌دادند (نخعی، ۱۹۸۶؛ لهسایی زاده، ۱۹۸۴).

پایگاه ایدئولوژیک مالکین، که تسلط آنها را بر دهقانان توجیه می‌کرد، جهتگیری سیاسی آنها را به سمت مشارکت در سطح وسیع تری از بلوک قدرت در درون دستگاه دولتی حاکم هدایت می‌کرد. در زمان سلطنت رضاشاه، که همزمان بود با نفوذ قدرت‌های غربی در ایران، می‌توان فهمید که مالکین و اربابان به ظهور یک دولت متمرکز رضایت دادند مشروط بر آنکه دولت، به ابقا قدرت اربابان در جامعه روستایی کمک کند (نگاه کنید به: لهسایی زاده، ۱۹۸۴: ۲۴۱-۲۴۲). ترنر (۱۹۸۴: ۱۵۳-۱۸۹) این استدلال را تایید می‌کند چرا که معتقد است مفهوم سازی ساختار طبقات ایرانی و تولید کشاورزی باید با فهم روشنی از خلاء تاریخی یک حکومت مرکزی قدرتمند همراه باشد. بنابراین، امکان اتحاد بین دولت و اربابان (مالکین) به عنوان یک ضرورت تاریخی افزایش یافت. ترنر بر این باور است که برخلاف بسیاری از کشورهای در حال توسعه، فرآیند توسعه سرمایه‌داری در ایران منجر به تشکیل یک دولت مرکزی مقتدر شد، یعنی دولتی که اقتصاد روستایی را تحت نظارت حکومت مرکزی در آورد. لهسایی‌زاده (۱۹۸۴: ۲۴۲) استدلال می‌کند که "بنا بر این، زمین‌داران بزرگ جایگاه بسیار مهمی در سطح ملی داشتند و نفوذ سیاسی زیادی اعمال می‌کردند"، یعنی همان اتحادی که قدرت‌های استعماری آن را تقویت کردند و از آن برای حفظ منافع خودشان استفاده کردند. زمین‌داران و مالکین بر مجلس (پارلمان) و حکومت مسلط بودند بطوریکه ۵۷ درصد کرسی‌های مجلس را در اختیار داشتند.

<sup>۱</sup> دهقانان مکزیک در نظام "مالکانه" و یا "بنگاهی" به منظور نگاه داشتن خودشان درون روستا، از غلامان بهره می‌بردند (استینچکامب، ۱۹۶۶: ۱۸۲-۱۹۰؛ همچنین ببینید: اسمیت، ۱۹۷۲: ۸۹).

بسیاری "در عین حال به عنوان مقامات رسمی دولتی نیز شناخته می‌شدند" (همان: ۲۴۳). بنابراین، مسلماً مسیر تغییرات حتی با احتمال هم نمی‌شد که به نفع توسعه سرمایه صنعتی و یا طبقه بورژوا باشد.

در بخش بعدی، تغییراتی که توسط رضاشاه آغاز و بعداً توسط پسرش تقویت شد را پیگیری می‌کنم. در این بحث، تغییراتی که در سازمان کشاورزی ایران رخ داد و نیز ظهور سازمانهای سرمایه داری که موجب تغییرات روابط طبقاتی در روستاها شدند مورد ارزیابی قرار می‌گیرند. ظهور طبقات میانی، که اقتصاد روستایی را با فرآیند مستمر توسعه سرمایه داری وابسته متصل کرد، به عنوان یک ویژگی مهم این تغییرات مورد بحث قرار خواهد گرفت.

### نفوذ سرمایه‌داری و فروپاشی سازمان کشاورزی در ایران: شکل‌گیریهای جدید

توسعه سرمایه‌داری، که پیش از دهه ۱۳۴۰ در ساختارهای اجتماعی-سیاسی ایران نفوذ کرده بود، پس از آن شتاب گرفت که شاه بسته‌ای از برنامه‌های به اصطلاح نوسازی، از جمله اصلاحات ارضی سال ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۲، را اجرا کرد. ده سال زمان برد تا برنامه سه مرحله‌ای اصلاحات ارضی تکمیل شد. در مرحله نخست، مالکین اجازه یافتند تا یکی از روستاهای شش دانگ (کامل) خود را به نام خود نگه دارند (هالیدی، ۱۹۷۹: ۱۱۰). بقیه زمینهای مالکین، در این مرحله، می‌بایست به دولت واگذار می‌شد تا بین دهقانان توزیع شوند. دو گروه اصلی مالکین روستاهای شش دانگ را می‌توان به شکل زیر طبقه بندی کرد:

- ۱- مالکین روستاهای شش دانگی (یک روستای کامل). این گروه از مالکین ۱/۲ درصد روستاهای شش دانگی را تشکیل می‌دادند و مالکیت ۹ تا ۲۱۵ روستا را در اختیار داشتند؛
  - ۲- مالکین سطح متوسط، که ۹۸/۸ درصد مالکین روستاهای شش دانگی را تشکیل می‌دادند و بین ۱ تا ۸ روستا را تحت تصاحب داشتند (لهسای زاده، ۱۹۸۴: ۲۳۶-۲۴۴).
- مالکین می‌بایست در صورت تصرف تنها یک روستا، بقیه روستاها را به دولت می‌فروختند، و دولت نیز این زمینها را به تولید کنندگان اصلی فروخته و یا اجاره می‌داد (نخعی، ۱۹۸۶: ۲۲۰-۲۲۳). "زمین‌های مکانیزه، باغستان‌ها، مراتع و زمین‌های کشاورزی از تقسیمات ارضی مستثنی بودند" (همان). طبق گفته آموزگار و فکرت (۱۹۷۱: ۱۱۷)، "حدود ۱۶۰۰۰ روستای شش دانگ بین ۴۰۶،۷۴۳ دهقان تقسیم شد". مرحله نخست به منظور درهم شکستن سازمان

کشاورزی سنتی اجرا شد و این کار با تشویق مالکین به توسعه اشکال جدید سازمانهای کشت و زرع مکانیزه شدت بیشتری یافت.

مرحله دوم که در ژانویه ۱۳۴۲ آغاز شد، ۷۴/۴ درصد از مالکین، شامل آنهایی که زمین‌های وقفی در اختیار داشتند، را در بر می‌گرفت. ۸۰ درصد دهقانان، زمین‌ها را چه از دولت و چه از اربابان اجاره کردند و ۲۰۹۱۲۸ از اینگونه خانوارهای دهقانی در این مرحله مالک زمین شدند (نخعی، ۱۹۸۶: ۲۲۲؛ هالیدی، ۱۹۷۹: ۱۱۱-۱۱۲). این بسیار کمتر از آنهایی بود که زمین را در مرحله اول دریافت نمودند. مرحله سوم در سال ۱۳۴۵ آغاز شد. التزام این مرحله بر فروش زمین‌های استیجاری به دهقانان یا تقسیم آنها میان زمین‌داران و برزگران بود.

بعد از آنکه اصلاحات ارضی به طور کامل اجرا شده بود، نزدیک به 1,852,553 "نسق دار" موفق شده بودند که صاحب زمین بشوند (نخعی، ۱۹۸۶: ۲۲۳). هالیدی (۱۹۷۹: ۱۱۲) تعداد خانواده‌های دهقانی که مالک زمین شده بودند را ۱,۶۳۸,۰۰۰ برآورد می‌کند. با این وجود، این عدد کمتر از نیمی از خانواده‌های روستایی را در بر می‌گرفت یعنی هنوز نیمی از خانواده‌های روستایی فاقد زمین بودند و این یکی از نکاتی است که در تحلیل طبقاتی جامعه روستایی مورد توجه من در این مقاله است. به عبارت دیگر، شکل‌گیری خرده مالکی دهقانی از یکسو و کارگری شدن نیمی از خانواده‌های روستایی از سوی دیگر. ویژگی بارز کارگری شدن، حذف روابط شخصی در نظام همیاری مزارعه و جایگزینی آن با نظام مزد بگیری است که عملاً بعداً مستقر نشد و فقر را در جامعه روستایی بازتولید کرد.

در عین حال، مرحله جدید توسعه روستایی با تغییر جهت و انتقال بوروکراسی دولتی به مناطق روستایی ایران آغاز شد. امکانات دولتی، از طریق الگوهای تصمیم‌گیری در درون دستگاه حکومتی، به سمت آن دسته از اربابانی هدایت شد که با شرایط دولت برای کسب اعتبار، تکنولوژی و ماشین آلات موافقت می‌کردند. چنین تغییرات جدیدی، که با کنترل و مدیریت تولید توسط نظام اداری-حکومتی همراه بود موجب شد که جایگاه مسلط اربابان در اقتصاد روستایی از بین برود.

هوگلند (۱۹۸۱: ۱۶۱-۱۷۷) استدلال می‌کند که سازمان کشاورزی سنتی دیگر وجود نداشت. در عوض، دولت تعاونیهای کشاورزی جدیدی را گسترش داد که عضویت در آنها الزامی بود (نخعی، ۱۹۸۶: ۲۲۳). این نوع از مالکیت املاک و زمین که بر طبق خواسته و قدرت دولتی



نهادینه شده بود، به عنوان یک ویژگی متمایز ایران در دوره بعد از دهه ۱۳۴۰ و در مقایسه با دوره قبل از آن در نظر گرفته می‌شود. اربابان و زمین داران که به عنوان واسطه ای میان اقتصاد روستایی و دولتی عمل می‌کردند اکنون با حضور مستقیم قدرت دولتی جایگزین شده بودند. این انتقال قدرت از طبقات حاکم روستایی به دولت برجسته ترین بخش از این دوره گذار محسوب می‌شود چراکه ۳/۲ میلیون خانواده دهقانی در نواحی زندگی می‌کردند که اصلاحات ارضی در آنجا انجام شده بود. از این میان، ۱/۳ میلیون خانوار را خانواده‌های کارگران روستایی، یعنی خوش نشینها و بزرگان تشکیل می‌دادند. با این وجود تنها ۱/۹ میلیون خانواده موفق به دریافت زمین شده بودند (نخعی، ۱۹۸۶: ۲۲۳-۲۲۴؛ همچنین نگاه کنید به: هالیدی، ۱۹۷۹: ۱۰۹-۱۱۴)، و در نتیجه، ۱/۳ میلیون خانواده خوش نشین و کارگران کشاورزی همچنان از مالکیت زمین محروم باقی ماندند.<sup>۱</sup>

دهقانان بی زمین تنها گروهی نبودند که در شرایط اقتصادی-اجتماعی جدید در جامعه روستایی مورد بی مهری و رنج قرار گرفتند. هالیدی (۱۹۷۹: ۱۱۲) برآورد می‌کند که حداقل زمین لازم برای رشد سطح معیشت در ایران و برای یک خانواده روستایی معمولی هفت هکتار بود. بنا بر این تعجب آور نیست که نخعی (۱۹۸۶: ۲۲۷) چنین نتیجه می‌گیرد که روستاییانی که ۵ هکتار و کمتر زمین در اختیار داشتند رو به ورشکستگی بودند. "این دسته شامل ۶۶ درصد همهی بهره برداریها در سال ۱۳۵۰ می‌شد که مالک ۱۷ درصد کل زمین ها بودند" (سازمان برنامه و بودجه، ۱۹۷۶: ۱۸۸).<sup>۲</sup>

طبق همان گزارش، ۶۲/۳ درصد کل زمین ها همچنان در دست زمین داران بزرگ قرار داشت. بنا بر این، تحت چنین تغییراتی، امکان کمی برای بسیاری از مالکین جدید وجود داشت که بتوانند هر نوع تولیدی حتی در سطح معیشت داشته باشند. ماهیت سرمایه داری وابسته چنان بود که تغییر موثری را برای توده‌های روستایی به ارمغان نیاورد، بلکه این کار را برای طبقات

---

<sup>۱</sup> همین محرومیت کارگران روستایی در اندونزی نیز اتفاق افتاد، جایی که اصلاحات ارضی اجرا شده توسط استعمارگران هلندی، دهقانان بی زمین را به همان وضعیت کارگران آزاد کشاند (برمن، بازبینی شده توسط ورتایم، ۱۹۸۵؛ همچنین ببینید: فاوراگر، ۱۹۷۸: ۱۴۹).

<sup>۲</sup> هالیدی (۱۹۷۹: ۱۱۲) برآورد می‌کند که ۶۸ درصد دهقانان قطعه زمینهایی کمتر از ۵ هکتار دریافت نمودند.

خواص روستایی انجام داد (همچنین نگاه کنید به، ورتایم، ۱۹۸۵). لهسایی زاده (۱۹۸۶: ۴۴۶-۴۴۷) سه دسته از تولیدکنندگان خرد روستایی جدید را برحسب میزان دارایی هایشان مشخص می‌نماید که به دنبال اصلاحات ارضی ظهور یافته بودند:

۱- قشر پایین، که مالک ۲ هکتار زمین بوده و ۴۳ درصد این طبقه جدید را تشکیل می‌دادند؛

۲- قشر میانی، که مالک بین ۲ تا ۱۰ هکتار زمین بوده و ۳۹ تا ۴۰ درصد مالکین و طبقه جدید را تشکیل می‌دادند؛

۳- قشر بالا، که مالک بین ۱۰ تا ۵۰ هکتار زمین بود و ۱۷ درصد مالکین و طبقه جدید را تشکیل می‌دادند.

خرده مالکین دیگر جایی در چنین شرایطی نداشتند و کاری نمی‌توانستند انجام دهند مگر آنکه مهاجرت کنند. لهسایی زاده (همان) به نقل از عسکری ادامه می‌دهد که ۹۰ درصد مهاجرین روستایی مربوط به این قشر از دهقانان خرده مالک بودند. شنتون و لنیهام (۱۹۸۱: ۴۸) به نظر کائوتسکی اشاره می‌کنند که معتقد است دهقانان در دنیای جدید مواد خام و نیروی کار ارزان را فراهم می‌کنند، و وقتی روابط حاکم بر تولید کالا آنها را هر چه بیشتر به بازار و نظام بانکی و اعتبار وابسته می‌کند، دیگر نمی‌توانند ادامه حیات دهند. دهقانان در ایران در طول دوره بعد اصلاحات ارضی وقتی تابع نوسانهای بازار شدند دقیقاً نشان دادند که این حرف کائوتسکی صحت تجربی دارد. تا سال ۱۳۵۰، اقتصاد روستایی پیامدهای دوره گذار را تحمل می‌کرد که در واکنش دهقانان به این مکانیزم‌ها آشکار نبود. پس از سال ۱۳۵۰ و افزایش قیمت نفت در سال ۱۳۵۲، جهتگیری برنامه توسعه به سمت وارد کردن صنایع سرمایه بر هدفگذاری شد، که بیش از پیش، هم سو با غفلت از بخش کشاورزی بود. در اینجا مفید به نظر می‌رسد که بر تحلیل دوره ای از تاریخ تمرکز کنیم که در طول آن این طرح به کار بسته شد. این کمک می‌کند که رویه ای روشن شود که در طول آن چنین مکانیزم‌هایی به ظهور شکل‌گیریهای جدید و واکنش جامعه دهقانی به این تغییرات انجامید.

لمبتون (۱۹۶۹: ۷۷) گزارش می‌دهد که اگر یک دهقان در پرداخت اقساط مقرر شده برای تسویه حساب قیمت زمین خود طبق قانون اصلاحات ارضی ناموفق بود، زمین او به شخصی دیگر انتقال می‌یافت (همچنین نگاه کنید به: نخعی، ۱۹۸۶: ۲۲۸؛ هالیدی، ۱۹۷۹: ۱۰۹-۱۳۷).

دهقانان در نهایت نسبت به گذشته، کمتر مورد حمایت و کمکهای دولتی قرار گرفتند. می توان گفت که اقتصاد روستایی بر پایه تولید فردی/خانوادگی استوار بود، و محصولات آنها برای تامین مخارج خانواده به فروش می رسید. لهسایی زاده (۱۹۸۴: ۴۳۶) تغییر بزرگی را تحت عنوان ظهور سرمایه داران روستایی و تولیدکنندگان خرده محصول مشاهده می کند. در پی ظهور تولیدکنندگان خرده پا<sup>۱</sup>، فرآیند تولید نه تنها به استفاده بیشتر از نیروی کار افراد خانواده انجامید، بلکه بازگشت سود آن نیز کفاف مخارج را نمی داد. این موضوع دهقانان را در وضعیت ضعیف تری نسبت به اشتغال تحت نظام مزارعه (یا نظام سهم بری) قرار می داد. دهقانان بیش از پیش به سرمایه نیاز داشتند، و به جایی رسیده بودند که می باید وام می گرفتند تا بتوانند حجم ناچیز تولید محصولات خود را ادامه بدهند. این نتیجه مستقیم قرار گرفتن آنها در جایگاه جدیدی بود که در فرآیند تولید کشاورزی و ساختار اجتماعی روستا به دست آورده بودند (نخعی، ۱۹۸۶: ۲۲۸).

این نکته در مورد دهقانان ایرانی قابل ذکر است که در یک سوی فرآیند تولید، زمین داران جدید بودند که به شکل بغرنجی برای راه اندازی دوباره اقتصاد روستایی که مبتنی بر تولید برای بازار بود، به پول نیاز داشتند. در سوی دیگر، صنایع شهری بودند، که دهقانانی که نقشی در چینش جدید اقتصادی-اجتماعی روستاهایشان نداشتند و به شهرها مهاجرت کرده بودند را به کار می گرفتند. مورد سوال برانگیز در این برنامه توسعه این بود که ۸۰ درصد از درآمدهای نفتی برای صنایع شهری و تنها بخش کوچکی به بخش کشاورزی تخصیص یافته بود (کاتوزیان، ۱۹۷۸: ۳۵۲-۳۵۳). نبود سرمایه کافی باعث شده بود که زمین داران جدید در مقایسه با زمین داران قدیمی که اکنون بخشی از بورژوازی شهری شده بودند، بیشتر آسیب ببینند.

<sup>۱</sup> Petty commodity producers.

<sup>۲</sup> ورگوپولوس (۱۹۷۸: ۴۵۲) نشان می دهد که در همان زمان، در کشور یونان که توسعه یافته تر از ایران بود، بخش کشاورزی مولدترین بخش اقتصادی یونان بود، اما درآمد دهقانان به نسبت این فزونی تولید رشد نکرده بود. وقتی قیمت اقلام کشاورزی پایین می آید ارزش نیروی کار خانوادگی کاهش پیدا می یابد چراکه نیروی کار بیشتری لازم است تا همان مقدار ارزش بدست آید. از این رو، مکانیزم های بازار در نظام سرمایه داری، یا در کشورهای تحت نفوذ سرمایه داری، ارزش نیروی کار را کم برآورد می کنند؛ نتیجتاً کارگران نسبت به حق خود دستمزد کمتری دریافت می کنند. نرخ رشد تولید برای دهقانان سودی ندارد، بلکه در عوض، به اقتصاد شهری بیشتر کمک می کند (ورگوپولوس، ۱۹۷۸: ۴۵۲؛ همچنین ببینید: جاپانوف، ۱۹۶۶؛ آرچتی و آس، ۱۹۷۸: ۱۱۵).

ظهور وام دهندگان (دلالان و رباخواران) که به دنبال به دام انداختن دهقانانی بودند که برای گرفتن وام از تعاونی‌های جدید اعتبار نداشتند، پیامد مستقیم فروپاشی سازمان کشاورزی سنتی بود. وام دهندگان به تدریج به بخشی از یک طبقه شبه بورژوازی در جامعه روستایی تبدیل شده بودند (نخعی، ۱۹۸۶: ۲۲۴).

خسروی متوجه شده بود که ۵۵ درصد وام‌ها برای تحقق نیازهای روزانه دهقانان مصرف می‌شد؛ و تنها ۲۷/۴ درصد وام‌ها برای مقاصد کشاورزی مصرف می‌شد (نقل شده توسط نخعی، ۱۹۸۶: ۲۲۸-۲۳۰). با وجود چنین وضعیتی، دهقانان به پول بیشتری نیاز داشتند تا اقساط خود را بپردازند و معمولاً این پول را از رباخواران قرض می‌گرفتند. زمین‌داران کوچک (دهقانانی که کمتر از ۷ هکتار زمین داشتند) خیلی زود مجبور به فروش ملک خود شدند و تبدیل به کارگر شدند (همان؛ همچنین نگاه کنید به لهسایی زاده، ۱۹۸۴: مقدمه؛ هالیدی، ۱۹۷۹: ۱۰۹-۱۱۵). همانطور که کائوتسکی<sup>۱</sup> (۱۸۹۹ {۱۹۸۸: ۲۱۶-۲۱۸})، اشاره دارد، این واقعیت موید آن است که در سرمایه داری زراعی، تمرکزگرایی زمینها و از بین رفتن خرده مالکین پیش زمینه ای است برای انباشت یا تکاثر هر چه بیشتر سرمایه که البته مبنای آن غیر-روستایی است (همچنین نک نیوبای، ۱۹۷۸: ۹-۱۰). چنین گرایشهایی برای انباشت سرمایه که معمولاً در بخش‌های کشاورزی اقتصادهای پیشرفته رخ می‌دهد، در اقتصادهای در حال توسعه نیز بسیار رایج بوده - که بازتابی از روابط سرمایه داری است که (به طور ناقص) در نتیجه نفوذ سرمایه داری در شیوه تولیدی پیشا سرمایه داری تغییر جهت داده‌اند. نیوبای (همان: ۷-۹) مفهوم سازی کائوتسکی درباره اقتصاد دهقانی و تولید کالا را برای بسط این ایده به کار می‌گیرد که تحت نظام سرمایه داری و تولید کالا، زمین سود افزوده ای را برای مالکین به ارمغان می‌آورد و از این رو زمین تبدیل به عامل رقابت در میان اجاره دارها می‌شود. در دهه‌های توسعه کشاورزی که پس از جنگ دوم جهانی رونق گرفت، اجاره دارها برای اینکه بتوانند به کار خود ادامه بدهند باید تولید را به حداکثر می‌رساندند تا از پس پرداخت حق اجاره که بر اساس اصول بازار تعیین می‌شد، بر بیایند. این علت بنیادین برای تورم در نرخ اجاره بود. برای جمع بندی مفهوم سازی کائوتسکی و نیوبای در مورد تولید کالا، این نکته را باید متذکر شد که تجاری سازی کشاورزی در ایران با

<sup>۱</sup> نسخه اول کتاب کائوتسکی در سال ۱۸۹۹ به چاپ رسید.

جهتگیری تولید کشاورزی به سمت بازاری شدن همزمان بود. بازاری شدن تولید کشاورزی، نیز به نوبه خویش، به بازتولید کشاورزی تجاری شده کمک کرد. کائوتسکی و نیوبای همچنین نشان دادند که نظام رو به رشد و سه جانبه که متشکل از مالک، کشاورز اجاره دار و کارگر کشاورز بدون زمین بود جایگزین نظام ارباب-دهقانی شده بود. پرولتاریایی شدن (طبقه کارگر) کارگران کشاورزی پیامد آشکار استقرار سازمان جدید کشاورزی در روستاهای ایران بود. کائوتسکی و نیوبای نشان می‌دهند که سرمایه هر جا می‌رود، طبقه دهقانان از میان می‌رود و اینکه سرمایه، پرولتاریای بی زمین و اجاره داران خرده بورژوا را قطب بندی می‌کند (نیوبای، ۱۹۷۸: ۷-۹). در اقتصادهای در حال توسعه، که پیوندهای رفت و برگشتی بین بخش‌های مختلف از طریق فرآیند توسعه وابسته به وجود آمده، این سرمایه تعداد قابل توجهی از طبقات میانی را بوجود می‌آورد. این طبقات، کارکردهای طبقات سنتی را تحت الشعاع خود قرار می‌دهند و به متمرکز شدن مالکیت زمین کمک می‌کنند. بنا بر این، و همانطور که در ایران دیده می‌شد، نفوذ سرمایه داری در اقتصاد روستایی، باعث استقرار تشکیلات سرمایه داری و تولیدکنندگان مستقل محصول و کالا به معنای توسعه زمینه‌های داخلی برای رشد نشد. بلکه در عوض، موجب شد تا فرآیند انتقال امکانات اقتصاد روستایی به یک اقتصاد شهر-محور از طریق فعالیت‌های طبقات تاجر-مالک مجددا فرمولبندی بشود (همچنین نگاه کنید به ترنر؛ ۱۹۸۴؛ هالیدی، ۱۹۷۹؛ لهسایی زاده، ۱۹۸۴: ۴۳۷-۴۳۸؛ نخعی، ۱۹۸۶).<sup>۱</sup>

علیرغم توزیع زمین در ایران، لهسایی زاده (۱۹۸۴: ۴۶۷-۴۶۱) معتقد است که ماندگاری مالکیت خصوصی اربابان (زمین داران بزرگ) هنوز بسیار زیاد بود (همچنین نگاه کنید به: هالیدی، ۱۹۷۹: ۱۰۹-۱۳۷). این طبقه جدید خانواده‌های سرمایه دار دهقانی تنها ۰/۶ درصد کل خانواده‌های مالک را بعد از اصلاحات ارضی تشکیل می‌دادند. با این وجود، آنها میزان قابل توجهی زمین را در تصرف خود داشتند. زمینهای زیر کشت این گروه "بیشتر از کل زمین‌های

---

<sup>۱</sup> ورتایم (۱۹۸۵: ۹۰) گزارش می‌دهد که در طول رکود اقتصادی دهه ۱۹۳۰، پس از اجرای اصلاحات ارضی توسط استعمارگران هلندی در اندونزی مستعمره، روستاهای جاوه بسیار آسیب دیدند. وی استدلال می‌کند که وابستگی روستایی به بازار جهانی مسئول این آسیب بود. در نتیجه، (۱) از دست رفتن اشتغال (۲) کاهش دستمزدها، و (۳) کاهش قیمت برنج اوضاع اقتصادی را وخیم تر کرد، در حالیکه نرخ مالیات همچنان بالا باقی ماند. وی چنین بحث می‌کند که این برنامه به سود نخبگان روستایی بوده که، پشتیبانی از اصلاحات را تضمین کرده بودند (همان).

تحت تملک دهقانان مستقل خُرد" بود (۱، ۶۹۷، ۰۷۳، ۱ هکتار) (لهسایی زاده، ۱۹۸۴: ۴۵۳). اگرچه لهسایی زاده آنها را به عنوان یک طبقه قدرتمند اقتصادی و سیاسی بر می‌شمرد، اما بر اساس نتایج برخی از تحقیقات، می‌توان دریافت که تسلط سیاسی این طبقه به میزان قبل از اصلاحات ارضی نبود. لهسایی زاده (همان) با تایید اینکه کشاورزان سرمایه دار با بازیگران سیاسی و اقتصادی ملی متحد بودند، نشان می‌دهد که "قدرت اقتصادی آنها موقعیت تولیدکنندگان خرده پای روستایی را تضعیف می‌کرد". این قدرت اقتصادی نیز نهایتاً در اقتصاد ملی سرمایه دارانه ادغام شد (نگاه کنید به اشرف، ۱۹۸۲).

سومین طبقه جدید دهقانان بعد از اصلاحات ارضی، تحت عنوان پرولتاریای بی زمین روستایی شناخته می‌شدند. این طبقه شماری نزدیک به ۴۴/۵ درصد جمعیت روستایی را شامل می‌شد (لهسایی زاده، ۱۹۸۴: ۴۵۶). بهترین شاخصی که با آن می‌توان جایگاه کارگران بی زمین روستایی که برای جستجوی شغل به شهرها مهاجرت نمودند را ارزیابی نمود، همانا شاخص نرخ اشتغال است. تعداد شاغلین بخش کشاورزی از ۵۶ درصد در ۱۳۳۴ به ۳۳ درصد در سال ۱۳۵۴ کاهش یافت (هالیدی، ۱۹۷۹: ۱۳۰).

جدول ۱. درصد اشتغال در بخش کشاورزی در ایران (۱۳۴۴-۱۳۵۴)

1354	1344	میزان اشتغال در دوره ده ساله بعد از اجرا اصلاحات ارضی
%5/57	%29/43	کارفرماها و کشاورزان خودکفا (کشاورزان، ماهیگیران و شکارچیان)
%1/48	%12/43	برزرگران یا کارگران کشاورزی
%0/14	%8/28	کارگران کشاورز خانوادگی

منبع: نخعی (۱۹۸۶: ۲۹۲)

اشتغال در بخش کشاورزی، آنطور که ارقام نشان می‌دهد، از سال ۱۳۴۴ تا ۱۳۵۴ به شکل چشمگیری کاهش یافت (جدول ۱). بخش خدمات با افزایش نرخ اشتغال از ۳۶/۹۱ درصد در ۱۳۴۴ به ۵۶/۱۱ درصد در ۱۳۵۵ (نخعی، ۱۹۸۶: ۲۹۲)، باز هم همین نکته را تایید می‌کند که رشد، تنها در بخش‌های خاصی از اقتصاد شهری رخ داد. نخعی (همان: ۲۹۵) افرادی که می‌شد در طبقه کارگر قرار داد را ۶۱/۳ درصد، طبقه خرده بورژوا را ۳۲ درصد و طبقه سرمایه دار را ۶/۷ درصد محاسبه می‌کند. تا سال ۱۳۵۴، حجم طبقه متوسط جدید از ۹/۷ درصد به ۱۹/۱

درصد افزایش یافته بود؛ اما درصد صنعتگران یا پیشه وران و مغازه داران حرفه گرا از ۲۴/۱ به ۱۷ درصد کاهش یافته بود (همان). بنا بر این، طبقه بورژوازی تجاری، صنعتی و بازرگانی صرفاً یک طبقه حاکم اقماری را تشکیل می‌دادند (نخعی، ۱۹۸۶: ۳۰۲). با این حال، احتمال افزایش حضور طبقات و گروه‌های مختلف در دستگاه حاکم (دیویس، ۱۹۷۸: ۹۱) به جهت جلوگیری از رویارویی با بحران‌های اجتماعی سیاسی وجود داشت.

تا اینجا مشخص کردم که در نتیجه گذار از تولید برای امرار معاش به تولید برای بازار، روابط کالایی شدن به نواحی روستایی کشیده شد. دهقانان ایرانی در دوره بعد از اصلاحات ارضی ۱۳۴۰ کاملاً به قواعد روابط سرمایه داری بازار که وابسته شدند. کاتوزیان (۱۹۷۸: ۳۶۷) گزارش می‌دهد که دهقانان در ایران به طبقه کارگر شهری پیوستند تا به مصرف کننده مواد غذایی وارداتی تبدیل شوند. به نظر می‌رسد که دهقانان بی زمین با توجه به موقعیت آسیب پذیرشان نسبت به استثمار شدن، بیشترین زیان را دیدند. با مطالعه نوشته‌های آن دوران در می‌یابیم که صنعت ساختمان - که فعال ترین صنعت در دهه ۱۳۵۰ بود - از کار ارزان دهقانان مهاجر و فاقد مهارت بهره فراوان برد (مُهدی، ۱۹۸۶).

برای اینکه بتوانیم جایگاه مالکین و اربابان را در شکل گیریهای جدید و روز افزون آن دوران تعیین کنیم، لازم است موقتا از بحث دهقانان فاصله بگیریم. پیش از اصلاحات ارضی، روابط خوبی میان مالکین، بازاری ها<sup>۱</sup> و نخبگان شهری وجود داشت (لهسایی زاده، ۱۹۸۴: ۲۴۳؛ همچنین نگاه کنید به: بونین، ۱۹۸۱: ۲۰۳-۲۲۸ و دلوکیو، ۱۹۸۱: ۲۲۹-۲۳۰). مالکین مختار بودند که زمین‌های خود را به دولت بفروشند، و از آنجایی که زمین داران بزرگ می‌توانستند مبالغ زیادی در این معامله به دست آورند، می‌توان استنباط کرد که جایگاه بهتری در مناطق شهری کسب کرده بودند (نگاه کنید به: لهسایی زاده، ۱۹۸۴: ۲۳۶-۲۵۵). این جایگاه جدید به آنها قدرت می‌داد تا در توسعه سرمایه داری مشارکت کنند (جانسون، ۱۹۸۰: ۴۳-۴۸). طبقه زمین دار ایرانی از بعد از جنگ جهانی دوم تغییر کرده بود، بدین معنا که آنها می‌بایست ترکیبی

<sup>۱</sup> بازرگانان بزرگ سستی با مغازه های خود واقع در مرکز بازارها در تمام نواحی شهری ایران.

از خانواده‌های شهری-روستایی را نمایندگی می‌کردند، چرا که سایر گروهها (نظیر بوروکراتها، افسران ارتش و تجار و بازاریها) نیز تمایل پیدا کرده بودند که زمین بخرند. لهسایی زاده (۱۹۸۴: ۲۳۸) با ذکر این مطلب استدلال می‌کند که طبقه زمین دار ایرانی یک طبقه همگن نبود. طبق اشاره پتراس (۱۹۸۱: ۶۰-۶۹) در تجربه ای مشابه دیده شده که تغییر اجتماعی پویا و مسلط، همراه با حضور یک دستگاه دولتی ایستا، منجر به رشد خرده بورژوازی شده بود. بخشی از کارکرد چنین طبقه خرده بورژوا این بود که بخشی از کار مازاد کارگران و نتیجه آن را به خودش اختصاص بدهد و کمک به خروج مازاد اقتصادی روستا به بیرون از اقتصاد روستایی کند. بنا بر این، اعضای این طبقه از جهت جایگاه جدیدشان در اقتصاد ملی، طبقه ای همگن بود، چرا که همه اعضایش در یک پایگاه طبقاتی ادغام شده بودند. باید گفت که طبقه زمین دار، از نقطه نظر خاستگاه اعضایش در ارتباط با تولید کشاورزی، مشتمل بر گروه‌بندیهای جدید و گوناگونی بود و بنا بر این اعضای آن همگن نبودند. همینطور، باید اشاره شود که گزارش‌های متعددی نشان می‌دهند که سرانه تولیدات کشاورزی - بویژه در اقلام معیشتی - (نگاه کنید به: نخعی، ۱۹۸۶: ۲۳۸-۲۳۹؛ کاتوزیان، ۱۹۸۱: ۲۵۵-۲۵۷) کاهش یافته بود که با واردات مواد غذایی همراه شده بود (نگاه کنید به: جانسون، ۱۹۸۰؛ کاتوزیان، ۱۹۷۸: ۳۶۱-۳۶۷). طبقه رو به رشد خرده بورژوازی همراه با افزایش چرخه کالا باز هم بسط بیشتری یافت. بازار، که مرکز اقتصادی بنیادین برای فعالیت‌های اقتصادی ایران بوده و هنوز هم هست، در طول فرآیند مدرنیزه کردن اقتصاد، دست نخورده باقی ماند. برخی بر این باورند که جایگاه بازاری‌ها بعد از این اجرای برنامه نوسازی استحکام یافت، بویژه زمانی که مالکین و زمین داران تمایل یافتند که در فعالیت‌های تجاری مشارکت کنند (نگاه کنید به: فرهی، ۱۹۹۰؛ لهسایی زاده، ۱۹۸۴: ۲۳۸).

سایر مالکین و اربابان که نخعی (۱۹۸۶: ۲۳۲) آنها را "بورژواهای روستایی" می‌نامد، به روند مکانیزه کردن کشاورزی پیوستند. با این حال، تنها تعداد معدودی از آنها در فرآیندهای تصمیم‌گیری در تشکیلاتی که بتازگی در بخش کشاورزی شکل گرفته بود، دخالت می‌کردند. جانسون (۱۹۸۰: ۴۵) رشد صنعتی کارخانجات تولیدی (تجهیزات حمل و نقل) از سال ۱۹۶۲ تا ۱۹۷۳ را مستند کرده و ادعا می‌کند که بسیاری از این کارخانجات تحت تملک ایرانی‌ها بوده اما توسط شرکت‌های آلمانی، انگلیسی و آمریکایی تامین و مدیریت مالی می‌شدند. وی استدلال می‌کند که بنیانگذاران (مدیر-مالکان) این کارخانجات "یا از زمینه‌های فرهنگی بازار آمده بودند



که در آنجا به تجارت مشغول بودند و یا متعلق به طبقه زمین داران بودند" (بیل، ۱۹۷۲: ۵۶؛ لهسایی زاده، ۱۹۸۴: ۴۳۹). سلطه سرمایه خارجی، رویه‌های تخصیص سرمایه و اتخاذ سیاست‌های توسعه را تحت تاثیر قرار می‌داد. زمین داران، در شمال و شهر گرگان، در سالهای اولیه برنامه نوسازی، ۳۰ درصد از سرمایه داران کشاورزی را، ۲۵ درصد بانک داران را و ۲۴ درصد پیمانکاران مطرح را تشکیل می‌دادند (لهسایی زاده، ۱۹۸۴: ۲۴۳). در ۸۵ بنگاه کشاورزی که در ۷۷۸ روستا تشکیل شده بودند، چیزی نزدیک به ۳۲۵۰۹ نفر از کل جمعیت این روستاها را مزارعه کاران تشکیل می‌دادند (نخعی، ۱۹۸۶: ۲۳۵). پس از اصلاحات ارضی، شرکت‌های بین المللی از جمله رویال داچ، شل، میتسویی ژاپن و بانک آمریکایی چیس منهن در تولید کشاورزی در ایران مشارکت داشتند (همان: ۲۳۵). نخعی (۱۹۸۶: ۲۳۸-۲۴۰) استدلال می‌کند که زمین داران بزرگ و بنگاه‌های کشاورزی تحت کنترل دولت، که محصولات آنها برای فروش در بازار هدفگذاری شده بود، ذینفعان اصلی این وضعیت بودند (همچنین نگاه کنید به: لهسایی زاده، ۱۹۸۴: ۳۴۷-۳۴۸). در حالیکه می‌توان تصور کرد که نیت و جبهه ایدئولوژیک زمین داران قدیمی در قبل از تغییرات این بود که اقتصاد روستایی را در همان وضعیت پیشا تغییرات نگه دارند، اما وقتی تغییرات بوقوع پیوست دیگر چنین تمایلی نداشتند. پیامد کلی این دوره گذار، همانا گذر از تولید برای امرارمعاش به ادغام در بازار جهانی بود که شکل‌گیریهای جدیدی را در کنار فرآیند تولید به وجود آورد.

بنابراین باید نتیجه بگیریم که: ۱- امکان اتحاد بین خرده بورژوازی و طبقه زمین داران در نتیجه اصلاحات ارضی و نوسازی صنایع افزایش یافت؛ و ۲- مشارکت طبقه زمین داران در فرآیند توسعه، موجب بهبود اقتصاد شهری شد. این مشارکت، ادغام آرام و خزنده این طبقه را در طبقه متوسط نوظهور (بورژوازی وابسته) تضمین کرد، که طبق نظر اشرف (۱۹۷۸) و سایر محققین، طبقه ای بود که نه تنها توسعه نیافت بلکه به مانند هم‌تای خود در اقتصادهای صنعتی، کارکرد نداشت (همچنین نگاه کنید به جانسون، ۱۹۸۰: ۱۱-۲۳)<sup>۱</sup>.

---

<sup>۱</sup> نخعی (۱۹۸۶: ۳۰۱) از منتل (Mantel) نقل می‌کند و به فرآیندهای داخلی به عنوان یک عامل تعیین کننده در تغییرات اجتماعی استناد می‌کند، وی همچنین عامل خارجی را به عنوان عوامل نافذ و اجرایی در نظر می‌گیرد. ورتایم در مورد اندونزی، (۱۹۸۵: ۹۰) به یافته‌های برمان اشاره می‌کند که چنین بحث می‌کند که جایی که قدرت استعماری هلند احساس خطر می‌کرد، انتظار هرگونه تغییر بنیادینی محال بود. قدرت استعماری طبقه نخبه محلی

لهسایی زاده (۱۹۸۴: ۴۳۷-۴۳۸) معتقد است که مهم‌ترین تغییری که در اثر نفوذ سرمایه داری به بخش روستایی ایران رخ داد همانا حذف ارباب زمین دار (فئودال) به عنوان یک طبقه بود، "و از طریق همین فرآیند، مزارعه کاران نیز به عنوان یک طبقه" حذف شدند. او نتیجه می‌گیرد که اصلاحات ارضی یک شیوه تولید خرده کالایی را به وجود آورد. من چنین مفهوم سازی را ارائه کردم تا این ایده را بسط بدهم که در ایران و پس از اصلاحات ارضی، روابط ترکیبی شیوه‌های تولیدی بین شیوه تولید سرمایه داری و شیوه تولید خرده کالایی رخ داده بود. تولید محصولات معین و توسعه یک جامعه دهقانی نیمه پرولتری نشانه‌هایی از چنین فرآیندی می‌باشند: "شیوه تولید سرمایه داری، تولید کنندگان خرده کالا را وادار کرد که خودشان را با نیازها و منطق کارکرد طبقاتی شیوه تولید سرمایه داری وفق دهند" (همان).<sup>۱</sup>

پژوهشهای نخعی، به طور خاص، به پویایی‌های نظام جهانی<sup>۲</sup> توجه ناچیزی دارد. وی در نقد رویکرد مارکسیستی به ماتریالیزم تاریخی، و اینکه ماتریالیزم تاریخی نمی‌تواند در همه جا با شیوه مشابه رخ بدهد، ناموفق است. در عوض، وی با استفاده از روش شناسی هنجاری مارکسیستی، تلاش می‌کند تا شیوه تولید پیشاسرمایه داری در ایران را در درون تاریخ عام شیوه تولید فئودالی بگنجانند. او مدعی است که عوامل درونی، جلوی فرآیند توسعه سرمایه داری را سد کردند (نخعی، ۱۹۸۶: ۳۵۶-۳۵۹). اما همانطور که قبلاً شرح داده شد، راه بهتر برای فهم این فرآیند، این است که دقت کنیم که نظام سرمایه داری جهانی حتی امروز در سالهای ۲۰۱۶ تا ۲۰۱۸ در حال دستکاری فرآیند توسعه در کشورهای توسعه نیافته می‌باشد. نخعی، در تشخیص پایگاه طبقاتی آنهایی که در انقلاب ۱۳۵۷ ایران مشارکت کردند، یعنی جایی که بین همه گروه‌ها و طبقات زیردست اتحاد شکل گرفت ناموفق نشان می‌دهد. این اتحاد به این دلیل بود که بورژوازی ملی، طبقات کارگر و دهقانان همگی از یک علت واحد آسیب دیده بودند، و آن چیزی نبود به غیر از یک اقتصاد ملی وابسته که عواملش از اعضای بورژوازی وابسته به نظام

---

خود را مستقر کرده بود و تولید محصولات نظیر (در این مورد) نیشکر را جایگزین محصولات سنتی کرده بود (همان).

<sup>۱</sup> در مقابل آنهایی که اعتقاد دارند توسعه سرمایه داره شکاف بین بورژوازی ملی و بورژوازی وابسته را افزایش داده است، کاکرافت و همکاران (۱۹۷۲: مقدمه) تجربه خویش در آمریکای لاتین را با این استدلال بازتاب می‌دهد که بورژوازی ملی نه ملی‌گرایانه و نه ترقی‌خواه بوده، بلکه عامل فعال شرکت‌های اقتصادی خارجی بوده است.

<sup>۲</sup> World system.

جهانی سرمایه داری بودند. نخعی نتیجه می‌گیرد که در زمانی که انقلاب در جریان بود، آگاهی طبقاتی در درون طبقه کارگر وجود نداشت. اما وی نتوانسته جایگاه موضوع تنازع طبقاتی را در درون نظریه پردازی اش از یک اقتصاد وابسته مشخص کند، جایی که (ایران) اولویت تنازع برای دستیابی به یک اقتصاد مستقل، شیوه ای که اتحاد طبقاتی رخ می‌دهد را تحت الشعاع قرار داده بود. این عدم توفیق او ناشی از فهم وی از تنازع طبقاتی است، چرا که چنین می‌پندارد که تنها انقلاب‌های پرولتاریایی، که در آنها قطبی شدگی افراطی در بین طبقات متضاد رخ می‌دهد، انقلاب‌های حقیقی هستند.

برمن<sup>۱</sup> (که ورتایم، ۱۹۸۵: ۹۰-۹۱ متن وی را مرور کرده)، برخلاف منطق نخعی، استدلال می‌کند که ساختار قدرت در یک کشور همچون در اندونزی، پس از اینکه اصلاحات ارضی توسط هلندی‌ها اجرا می‌شود و نخبگان محلی هم از آن پشتیبانی می‌کنند، به شکلی است که از هر گونه انتقال قدرت تصمیم‌گیری به دهقانان ممانعت می‌کند. ورتایم نتیجه می‌گیرد که تنها راه حل منطقی برای کسب این قدرت، دست زدن به انقلاب است (همان). برمن با وجود آنکه حضور طبقات گوناگون دهقانان را می‌بیند، اما تنازع طبقاتی را به عنوان اولویت اصلی و به نفع دهقانان نمی‌بیند، چرا که دهقانان توسط استعمارگران استثمار شده بودند؛ و این یعنی علت نارضایتی از خارج آمده است. در چنین شرایطی، امکان اتحاد طبقاتی در میان بخش‌های گوناگون دهقانان افزایش می‌یابد، در حالیکه امکان تنازع طبقاتی کاهش می‌یابد.

فاوراکِر (۱۹۷۸: ۱۳۶-۱۳۷) در زمان انقلاب ایران در ۱۹۷۹، چنین بحث می‌کند که شکل گیریهای اجتماعی موجود در کشورهای در حال توسعه تا حدودی تابع توسعه محدودشده‌ی نیروهای تولیدی است و این به خاطر جدایی ناقص (این مفهوم جدایی ناقص اهمیت زیادی دارد) تولیدکنندگان مستقیم از ابزار تولید، رخ می‌دهد. وی معتقد است که در توسعه سرمایه داری کلاسیک، طبقه بورژوازی از لحاظ اقتصادی مسلط و از لحاظ سیاسی هدایتگر و مدیر است، این در حالی است که در توسعه سرمایه داری محدود شده، دولت بر جریان پیشرفت بورژوازی نظارت دارد. حتی اگر شیوه تولید سرمایه داری به پیش برود، طبقه بورژوازی نقش هدایتگر و برجسته ای را ایفا نخواهد کرد. گرچه ممکن است از نظر اقتصادی مسلط باشد، اما

<sup>1</sup> Breman

از نظر سیاسی ضعیف باقی می‌ماند، چراکه می‌بایست قدرت سیاسی را با دیگر گروه‌ها و طبقات تقسیم کند (همان). در یک مرحله از سرمایه داری، دولت هم نماینده مالکین بوده و هم نماینده بورژوازی وابسته است. لهسایی زاده (۱۹۸۴: ۲۴۲) گزارش می‌دهد که توسعه اقتصادی-اجتماعی در دوره رضاشاه و پسرش در ایران، شکل‌گیریهای اجتماعی را به سمت همگنی و یکپارچه کردن طبقات مسلط پیش برد. این امر در فعالیت‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دولت آشکار بود، و منجر به این شد که زمین‌داران بزرگ، همانطور که پیشتر اشاره شد، "نفوذ سیاسی بزرگی" را در سطح ملی وارد کنند (همان: ۲۴۲). زونیس (نقل در لهسایی زاده، ۱۹۸۴: ۲۴۳) نشان می‌دهد که "در مجلس سنا، بین ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۰، حدود ۸۰ درصد سناتورهای زمین‌دار بزرگ بودند و یا متعلق به خانواده‌های زمین‌دار بودند" (زونیس، ۱۹۷۱). فاوراگر (۱۹۷۸: ۱۳۹) استدلال می‌کند که تعجب آور نیست که یکی از قدرتمندترین شرکای بلوک قدرت، طبقه زمین‌دار بود (همچنین نگاه کنید به لهسایی زاده، ۱۹۸۴).

منافع صنعتگران بومی (منظورم بورژوازی ملی نیست) و زمین‌داران در شرایط نفوذ سرمایه داری به اندازه کافی به هم نزدیک است که با هم متحد بشوند (فاوراگر، ۱۹۷۸: ۱۵۵). طبقه زمین‌دار به این اتحاد به منظور حفظ کنترل خود بر دهقانان نیاز دارد (همان). اما، به همان اندازه که توسعه سرمایه داری در ایران به پیش رفت، حوزه‌های فعالیت آنها محدود شد. به همین دلیل، بسیاری از آنها به شهرها نقل مکان کرده و جایگاه‌های جدیدی را در درون سلسله مراتب قدرت اشغال کردند.

از طرف دیگر، از آنجا که جنبش‌های اجتماعی خود را به عنوان پاسخی به استقرار سرمایه داری و موسسات تجاری خارجی معرفی می‌کنند، امکان اتحاد میان دهقانان، روشنفکران، بخش‌هایی از بورژوازی ملی و کارگران شهری، افزایش می‌یابد (آرچتی و آس، ۱۹۷۸: ۱۲۰-۱۲۱)<sup>۱</sup>. جامعه دهقانی از طریق رشد فزاینده تناقض و عدم انسجام در درون اقتصاد روستایی که بانی آن مداخله‌ی عوامل خارجی است، به حرکت در می‌آید و بسیج می‌شود. وابستگی به مراکز شهری که از طریق مکانیزم‌های روابط بازار رخ می‌دهد، دهقانان را در موقعیت زیردست قرار می‌دهد. از این رو، جهتگیری جنبش‌های احتمالی سیاسی دهقانان به سمت در هم شکستن چنین روابط

<sup>1</sup> Archetti and Aass.

استثمار محلی است چرا که دهقانان، استقرار چنین روابطی در محل خویش را از چشم طبقات حاکم می‌بینند.

چنین تناقضها و عدم انسجامهایی در سطح ملی، در توسعه بیش از اندازه تشکیلات دولتی متبلور می‌شود. "دولت از طریق 'توسعه بیش از اندازه' خویش نه تنها طبقات متوسط وسیعی را شکل می‌دهد، بلکه همان طبقات مهمترین نیروهایی اند که دولت را تشکیل می‌دهند" (جانسون، ۱۹۸۵: ۱۵). این واقعیت را پتراس (۱۹۸۱: ۳۷-۶۷) نیز تشخیص می‌دهد چرا که وی معتقد است که دولت سعی می‌کند تا قوای نظامی دولتی را تقویت کند تا بر گرایشها و خواسته‌های بورژوازی ملی غلبه کند و فرآیندهای داخلی توسعه را تحت کنترل خود در آورد. نخعی (۱۹۸۶) به همین فرآیند گسترش به عنوان توسعه سرمایه داری نوین اشاره می‌کند که موجب استقرار توسعه وابسته می‌شود که در آن ظهور طبقات متوسط اجتناب ناپذیر است. از نظر وی، چنین تناقضاتی موجبات تغییر در آینده ایران در دهه ۱۹۷۰ را فراهم آوردند.

بنابراین، تغییرات اجتماعی در ایران تابعی از تاثیر مستقیم قیام دهقانی نبود (مک دنیل، ۱۹۹۱: ۱۷۰-۱۸۴). بلکه در عوض، این مساله مطرح بود که آثار اجتماعی-اقتصادی غیرمستقیم اصلاحات ارضی به نابرابری‌ها در مناطق شهری در ایران انجامید، و عملاً، یکی از دلایل قیام‌های گسترده و مردمی شهری بود (همان)<sup>۱</sup>. بنا بر این، نه تنها مراکز شهری تناقضات و ناهمسازیهای توسعه سرمایه داری را آشکار نمودند، بلکه ما مشاهده کردیم که یک نوع تغییر جهت در منازعات سیاسی از نواحی روستایی به مراکز شهری نیز رخ داد. در واقع تمامی جنبه‌های تناقضات سرمایه داری وابسته، در مراکز شهری خود را ارائه کردند. در عین حال، لازم است توجه شود که قدرت ایدئولوژیک و کاریزمایی رهبران مذهبی که به گسترش ابعاد قیام کمک کردند را نباید نادیده گرفت.

با همه این اوصاف، هنوز هم باید بفهمیم که چرا دهقانان با اینکه رنج می‌کشیدند، اما یکپارچه و توده وار در برابر شاه نایستادند. برای این منظور، باید به این نکته اشاره شود که درآمدهای نفتی کاستی‌های بخش کشاورزی را جبران کرده و پوشش می‌داد. بعد از اتمام سومین مرحله از برنامه اصلاحات ارضی، قیمت نفت به سرعت افزایش یافت و ایران سرمایه بیشتری را

<sup>۱</sup> دلایل مذهبی و فرهنگی را در اینجا مورد بحث قرار نداده‌ام.

از طریق فروش نفت و گاز به دست آورد. از این رو، سرمایه لازم برای واردات مواد غذایی فراهم بود و نارسایی‌های ناشی از پیامدهای اصلاحات ارضی را جبران کرد. به علاوه، روستاها چیزی در حدود ۴۰ درصد از جمعیت خود را در مهاجرت به شهرها از دست دادند و بنابراین همچنان قادر به تغذیه جمعیت رو به کاهش خود البته در سطح معیشت بودند. در واقع، این شهرها بودند که بیشترین فشارها به آنها منتقل شده بود و شاه بیشترین مخالفت موثر را از سوی آنها می‌دید. درآمدهای نفتی نمی‌توانست کمبودهای اقتصاد شهری را جبران کند چرا که شاه در توسعه صنایع - که می‌توانست لشکری از کارگران بیکار را در خود جای دهد - ناموفق بود<sup>۱</sup>.

تحلیل طبقاتی درباره جامعه روستایی ایران در سال ۱۳۹۶، از تحلیلی که درباره ساختار اجتماعی روستاهای ایران در قبل از انقلاب میسر بود، بسیار پیچیده تر شده است. شکل‌گیری جدید طبقاتی در روستاهای ایران از سالهای آغازین دهه ۱۳۷۰ شروع شد یعنی زمانی که فرآیند توسعه شهر-مدار شتاب گرفت. طبق مشاهدات مختلفی که من در طول ۳۵ سال اخیر داشته‌ام می‌توانم چنین نتیجه بگیرم که بخشی از دهقانان ایرانی اکنون در حال تبدیل شدن به بخشی از خرده بورژوازی شهری هستند که ثروتشان از فروش زمین‌های کشاورزی بدست آمده است. بقیه جامعه دهقانی ایران هم یا شامل فقرای روستایی است و یا شامل نیمه مالکین روستایی است که آینده‌ای نامعلوم دارند. گذشته از این، جامعه دهقانی ایران بیش از پیش ناهمگن شده است و تحلیل طبقاتی از منطقه به منطقه بخاطر نوع روابط دهقانان با ابزار تولید و نیز نوع رابطه آنها با شهر و بازار تفاوت می‌کند.

### نتیجه‌گیری: بازیابی شکل‌گیری طبقه روستایی بعد از انقلاب در ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۷

ساختارهای اجتماعی-اقتصادی جامعه روستایی ایران نشان می‌دهد که همراه با استمرار مالکیت زمین، ساخت طبقاتی و روابط قدرت در جامعه روستایی، نیروهای اجتماعی را به سمت تولید

<sup>۱</sup> ترنر (۱۹۸۴) نشان می‌دهد که اصلاحات ارضی در مصر در دوره جمال عبدالناصر وابستگی به سرمایه خارجی را افزایش داد. اکنون زمان آن است که نتیجه بگیریم که هم دولت در دوره شاه که از حیث سیاسی وابسته بود و هم دولت مستقل ناصر نتایج یکسانی را از طرح اصلاحات ارضی تجربه کردند. به وضوح پیداست که نه تنها ماهیت نظام سیاسی می‌تواند یک عامل تعیین کننده برای علت وابستگی باشد، بلکه فشار ناشی از نظام جهانی و روابط بازار نیز شکل‌گیریهی اقتصادی-اجتماعی کشور میزبان را شکل می‌دهند. ترنر نشان می‌دهد که یک نظام وابسته سیاسی، مانند رژیم سادات در اوایل دهه ۱۹۸۰، وابستگی اقتصاد به کالاهای وارداتی را افزایش می‌دهد.

برای امرار معاش سوق داده است. طبقات حاکم روستایی ایران این نظام تولیدی را از طریق مشارکت در اقتصاد شهری تقویت کردند. به لحاظ تاریخی، روستاهای ایران هیچ گاه وارد مرحله توسعه نشدند تا توانمندی‌های اقتصادی-اجتماعی خود را به منظور شکوفایی توسعه صنعتی، بکار بگیرند. نه تنها کارکرد ساختارهای روستایی ایران این بود که به اقتصاد شهری منفعت برسانند، بلکه حتی از فرآیند عام توسعه نیز به کنار گذاشته شدند به این معنی که از آنها سرمایه زدایی شد. به همین ترتیب، نبود یک خط اتصال میان اقتصادهای روستایی و شهری، از توسعه عام اقتصاد ملی جلوگیری کرد.

سازمان تولید کشاورزی خودش را در تشکیلات کشاورزی نوین عرضه می‌کرد، که به نوبه خود بازتاب دهنده همه ساختارهای اقتصادی و اجتماعی روستایی ایران نیز بود. از آنجایی که بخش کشاورزی بیش از ۸۰ درصد نیروی کار را در دوره پیش از اصلاحات ارضی ۱۹۶۲ به کار گرفته بود، زمینه مناسبی برای تحقق سود بود. در آن زمان، سرمایه تجاری مسلط بود، و تجار به سوددهی بخش کشاورزی از طریق همکاری با اربابان و مالکین غایب - که در فعالیت‌های اقتصادی شهری مشارکت داشتند - کمک می‌کردند.

از جایی که سرمایه داری شروع به نفوذ در ساختارهای اقتصادی-اجتماعی ایران در دهه‌های ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ کرد، این اتحاد تقویت شد. تفاوت میان این دوره و دوره‌های قبلی این بود که این اتحاد گرایش داشت که ظرفیت موجود برای استخراج مازاد اقتصادی ملی را به سمت مراکز بین‌المللی هدایت کرده و به هدر بدهد. البته باید اشاره کنم که کارآفرینانی هم بودند که تمایل به شکوفایی اقتصاد ملی داشتند و چندین کارخانه و بنگاه اقتصادی را تاسیس کردند اما گرایش عام به نفع آنان نبود (سعیدی و همکاران، ۱۳۸۴، ۱۳۸۸، ۱۳۸۹ و سعیدی، ۱۳۹۴). این همان علت شکست توسعه کلی اقتصادی-اجتماعی ایران به حساب می‌آید. ساختارهای اجتماعی و اقتصادی در دوره پس از اصلاحات ارضی ۱۳۴۰، نشان دهنده این است که فرآیند توسعه سرمایه داری نیازمند ادغام اقتصادهای ملی و روستایی بود. تغییر ماهیت زمین داران روستایی به بورژوازی وابسته، و شکل‌گیری طبقات متوسط در اندازه‌های غیرمعمول، برای دست یافتن به چنین ادغامی صورت گرفت. این شکل‌گیری جدید بار دیگر جامعه روستایی را از فرآیند توسعه کنار گذاشت، اما ساختار سنتی آن را بازتولید کرد، به این معنا که جامعه روستایی از نظر ساختاری طوری ساخته و پرداخته شد که به اقتصاد ملی شهر-محور خدمت کند. خلاصه آنکه،

تغییر وضع و گذار ساختارهای اجتماعی روستایی به طور کامل رخ نداد. بلکه در عوض، این ساختارها همچنان در معرض استثمار از طریق فروپاشی نیروهای تولیدی روستایی قرار گرفتند، یعنی نیروهایی که در سازمان کشاورزی حضور داشتند.

اقتصاد شهری نیز به طور نامتعادل و بر اساس نابرابری توسعه پیدا کرد. بخش خدمات رشد کرد و صنعت ساخت و ساز با افزایش تقاضا توسعه یافت. این دو با هم، کاربرد سرمایه و کارگران مهاجر روستایی ارزان را تشویق می‌کردند. افزایش ناگهانی قیمت نفت در سال ۱۳۵۴ حجم عظیمی از سرمایه را به داخل اقتصاد ایران تزریق کرد و کاستی‌های فعالیت‌های اقتصادی را در سایر بخشها جبران کرد. اما، چنین ادغام کارگران روستایی به درون طبقه کارگران ارزان شهری، دو اثر قابل توجه داشت:

۱- این فرآیند، فعالیت‌های بورژوازی وابسته را هر چه فزونتر به سوی یکی از سودآورترین بخش‌ها (یعنی ساختمان سازی) هدایت کرد، که این به معنای دور کردن آنها از مشارکت در فرآیند صنعتی شدن بود، و؛

۲- این امر کاستی‌های اقتصادی را تشدید کرد، بدین معنی که تازه واردها (مانند دهقانان مهاجر) دیگر تولیدکننده نبودند، بلکه حتی این موضوع تعداد مصرف‌کننده‌های مواد غذایی و کالاهای مصرفی را افزایش داد. بنابراین، بخش دیگری از بورژوازی وابسته، درآمد‌های اقتصاد ملی را برای واردات مواد غذایی به کار گرفت.

تا آنجا که فرآیند تغییر به دهقانان مربوط می‌شد، این فرآیند طبقات خرده بورژوا از قبیل رباخواران (قرض دهندگان) را به وجود آورد، که بیش از پیش ظرفیتهای اقتصادی دهقانان را از دست آنان خارج می‌کردند و شانس انباشت سرمایه و به کارگیری مجدد سرمایه در کشاورزی را برای کشاورزان کاهش می‌دادند. با این حال، دهقانان کم درآمد، به تولید محصول حتی در شرایط متفاوت، که از لحاظ اجتماعی شخصی شده و از لحاظ اقتصادی ناامن بود، ادامه دادند. تولید برای رقابت در بازاری بود که کالاهای وارداتی قیمت‌ها را کاهش می‌دادند. از این رو دهقانان مجبور شدند تا به تولید برای امرار معاش خودشان روی بیاورند.

شکل‌گیرهای جدید نشان می‌دهد که از لحاظ روش شناختی، این اشتباه است که فقدان مالکیت خصوصی را به شکل‌گیرهایی مانند آنچه که در نظام‌های مزارعه ای تجربه شده بود، نسبت بدهیم. اولاً، این موضوع یک اشتباه است چرا که در اینصورت ما باید وجود سازمان



کشاورزی را بی اعتبار کنیم و آن را انکار کنیم. ثانياً، ما را به سمت جایابی و تقلیل ساختارهای روستایی ایران هدایت می کند. یعنی بپذیریم که این ساختارها نه توسط عوامل داخلی روستا، بلکه بوسیله عوامل خارجی موجود در اقتصاد شهری - که خودشان از لحاظ تاریخی در نتیجه عملکرد شکلگیریهای اجتماعی روستایی تغییر یافته بود - تعیین می شوند. البته این یک تناقض منطقی است. اقتصاد شهری زمانی توسعه یافت که ساختارهای کشاورزی اقتصاد ملی، ساختارهای قدرت را بگونه ای مستقر کردند که تصاحب ثروت و انتقال آن به اقتصاد شهری توسط طبقات مسلط را تضمین کرد.



شکل ۱. نمودار رو به رشد بیکاری در بیست سال اخیر در مناطق روستایی ایران

چنین مفهوم سازی از شکل گیری های روستایی، که منجر به پذیرش ایده نبود طبقات اجتماعی در ایران می شود در اینجا بی اعتبار می شود. به این معنی که این ایده، نظریه پردازی درباره شکل گیری های روستایی به عنوان پذیرندگان منفعل توسعه اقتصادی شهری را توجیه می کند. به همین دلیل، چنین ایده ای همچنین اقتصاد ملی را در موقعیت تحت سلطه و زیر دست نسبت به اقتصاد متروپل بین المللی قرار می دهد. برنامه نوسازی اقتصادی دولت چنین تغییراتی را توجیه می کرد. شکل گیری طبقات همانگونه که بهداد و نعمانی (۲۰۰۹) نشان می دهند همچنان همان روالی که در دهه ۱۹۷۰ داشت را دنبال کرده، با این تفاوت که اکنون افراد بیشتری در

نواحی شهری و روستایی هستند که در خصوص جایگاه خود در ساختار اجتماعی دچار سردرگمی و ابهامند و اگر از آنها پرسیم نمی‌توانند موضع طبقاتی خویش را تعیین کنند. این چیزی است که من نیز در مشاهداتم در تابستان ۱۳۹۶ در ۴۸ روستای منطقه حبله رود فیروزکوه تجربه کردم و آمار بیکاری روستایی هم همین روند را به نمایش می‌گذارد (شکل ۱).

### منابع

- سال جهانی آمار، ۱۳۹۶، سرشماری سال ۱۳۳۵، دسترسی در تاریخ اول آبان ۱۳۹۶ از پایگاه زیر: <http://amar2013.persianblog.ir/post/17/>
- سعیدی، علی اصغر و فریدون شیرین‌کام، ۱۳۸۹، موقعیت تجار و صاحبان صنایع در ایران عصر پهلوی زندگی و کارنامه حاج محمدتقی برخوردار، ناشر: گام نو.
- سعیدی علی اصغر و فریدون شیرین‌کام، ۱۳۸۴، موقعیت تجار و صاحبان صنایع در دوره پهلوی: سرمایه‌داری خانوادگی خاندان لاجوردی، ناشر: گام نو.
- سعیدی علی اصغر و فریدون شیرین‌کام، ۱۳۸۸، موقعیت تجار و صاحبان صنایع در دوره پهلوی: زندگی و کارنامه محمدرحیم متقی ایروانی، ناشر: گام نو.
- سعیدی، علی اصغر، ۱۳۹۴، موقعیت صاحبان صنایع در ایران عصر پهلوی: زندگی و کارنامه علی خسروشاهی، ناشر: نشر نی.
- وزارت کشور، ۱۳۴۰، آماری ملی و استانی نخستین سرشماری عمومی در ایران، وزارت کشور، اداره آمار عمومی، تهران.

- Abdollahyan, Hamid 1996. "Historical Impediments to the Development of Agricultural production in Pre-capitalist rural Iran." in *Unpublished Ph.D. Dissertation*. Ottawa, Ontario, Canada: Department of Sociology and Anthropology, Carleton University.
- Abdollahyan, Hamid and Serwa Fattahi. 2012 (1390 Iranian Calendar). "A Critical and Comparative Analysis of Land Tenure Systems in Kurdistan, Iran, and in pre 1962 Land Reform." *Journal of Rural Research (majaleh-ye Pazhuheshe Roostayee)* Third Year (1):177-198.
- Albo, Gregory. 2005. "A. G. Frank, Dependency Theory and Canadian Capitalism." *Canadian Dimension* 39(6):20-21.
- Amuzegar, J. and M. A. Fekrat. 1971. *Iran: Economic Development Under Dualistic Conditions*. Chicago: University of Chicago Press.
- Archetti, E.P., and Svein Aass 1978. "Peasant Studies: An Overview." Pp. 107-129 in

*International Perspectives in Rural Sociology*, edited by Howard Newby. Chichester: John Wiley and Sons.

- Ashraf, Ahmad 1978. "Historical Obstacles to the Development of a Bourgeoisie in Iran." Pp. 308-345 in *Studies in the Economic History of the Middle East*, edited by M. A. Cook. Oxford: Oxford University Press.
- Ashraf, Ahmad 1982 [1361 Persian Calendar]. "Peasants, Land And Revolution (Dehqanan, Zamin va Enqelab)." Pp. 6-49 in *Agah collection of Articles (Masael-e Arzi va Dehqani)*, edited by Agah Publishers. Tehran: Agah Publications.
- Behdad, Sohrab and Farhad Nomani. 2009. "What a Revolution! Thirty Years of SocialClass Reshuffling in Iran." *Comparative Studies of South Asia, Africa and the Middle East* 29(1):84-104.
- Bendix, R.; S. M. Lipset 1966. "Karl Marx's Theory of Social Classes." Pp. 26-35 in *Class, Status and Power*, edited by R. Bendix and S. M. Lipset. New York: The Free Press.
- Bill, James A. 1972. "Class Analysis and the Dialectics of Modernization in the Middle East." *Journal of Middle East Studies* 3(4):417-434.
- Bonine, Michael E. 1981. "Dynamics of an Iranian Provincial Bazaar." Pp. 203-228 in *Continuity and Change in Modern Iran*, edited by Nikki Keddie and Michael E. Bonine. Albany: State University of New York Press.
- Chayanov, A.V. 1966. *The Theory of Peasant Economy, (translated) Homewood*. Ill.: Irwin.
- Cockcroft, James D., Andre G. Frank, and Dale L. Johnson 1972. "Dependence and Underdevelopment; Latin America's Political Economy." New York: Anchor Books.
- Davis, Thomas M. 1978. "Capital, State and Sparse Population: The Context for Further Research." in *International Perspectives in Rural Sociology*, edited by Howard Newby. Chichester: John Wiley and Sons.
- DelVecchio Good, Mary-jo 1981. "The Changing Status and Composition of an Iranian Provincial Elite." Pp. 229-248 in *Continuity and Change in Modern Iran*, edited by Nikki Keddie and Michael E. Bonine. Albany: State University of New York Press.
- Farhi, Farideh. 1990. *States and Urban-Based Revolutions*. Chicago: University of Illinois Press.
- Foweraker, Joseph W. 1978. "The Contemporary Peasantry: Class and Class Practice." Pp. 131-158 in *International Perspectives in Rural Sociology*, edited by Howard Newby. Chichester: John Wiley and Sons.
- Frank, A.G. 1977. "Dependence is Dead, Long Live Dependence and the Class Struggle: An Answer to Critics." *World Development* 5(4):355-370.
- Halliday, Fred. 1979. *Iran: Dictatorship and Development*. Middlesex: Harmondsworth.
- Hann, C. M. July 1985. "Rural Transformation on the East Black Sea Coast Of Turkey: A Note on Keyder." *Journal of Peasant Studies* 12(4):101-110.
- Hooglund, E. 1981. "Rural Socio-economic Organization in Transition: The Case of 'Bunehs'." Pp. 191-207 in *Modern Iran: The Dialectics of Community and Change*, edited by Bonine, and Nikki Keddie Michael E. Albany: State University of New York Press.
- Hooglund, E. 1982. *Land and Revolution in Iran, 1960-1980*. Austin: University of Texas Press.
- Johnson, Gail C. 1980. *High-Level Manpower in Iran: From Hidden Conflict to Crisis*. New York: Praeger.
- Johnson, Dale L. 1985. "Middle Classes in Dependent Countries." Pp. 1-39 Beverly

Hills: Sage Publications.

- Kahn, Joel S. 1978. "Marxist Anthropology and Peasant Economics." Pp. 110-137 in *The New Economic Anthropology*, edited by John Clammer. New York: St. Martin's Press.
- Katouzian, M.A.H. 1981. *The Political Economy of Modern Iran: Despotism and Pseudo-Modernism*. New York: New York University Press.
- Katouzian, M.A.H. April 1978. "Oil Versus Agriculture." *Journal of Peasant Studies* 5(3):347-368.
- Kautsky, Karl. 1988. *The Agrarian Question*. London: Zwan Publications.
- Keddie, Nikki R. 1971. "The Iranian Power Structure and Social Change 1800-1969: An Overview." *International Middle East Studies* (2):3-20.
- Keddie, Nikki R. 1972. "Capitalism, Social Control, and Stratification in Iranian Villages before and after Land Reform." Pp. 364-431 in *In Rural Politics and Social Change in the Middle East*, edited by R. Antoun and I. Harik. Bloomington, Indiana: University of Indiana Press.
- Keddie, N., and Michael E. Bonine. 1981. *Continuity and Change in Modern Iran*. Albany: State University of New York Press.
- Khosravi, K. 1982 [1361 Persian calendar]. *Petty Bourgeois Producers (Dehqanan-e Tavangar)*. Tehran: Mitra Press.
- Lahsaeizadeh, Abdolali 1984. "The Effect of 1962 Iranian Land Reform on Rural Class Structure." in *Unpublished Ph.D. Dissertation*. Michigan: Michigan State University Press.
- Lambton, Ann K. S. 1969. *Landlord and Peasant in Persia; A Study of Land Tenure and Land Revenue Administration*. London: Oxford University Press.
- Lambton, Ann K. S. 1969. *The Persian Land Reform; 1962-1966*. Oxford: Clarendon Press.
- Lambton, Ann K. S. 1971. "Land Reform and the Rural Cooperative Societies." Pp. 5-43 in *Iran Faces the Seventies*, edited by Yar-shater Ehsan. New York: Praeger Publishers.
- Mc Daniel, Tim. 1991. *Autocracy, Modernization and Revolution in Russia and Iran*. Princeton: Princeton University Press.
- Mohtadi, Hamid. 1986. "Rural Stratification, Rural to Urban Migration, and Urban Inequality: Evidence from Iran." *World Development Journal* 14(6):713-725.
- Moore, B. 1966. *Social Origins of Dictatorship and Democracy: Lord And Peasant in the Making of the Modern World*. Boston: Beacon Press.
- Nakhaie, Mohammad R. 1986. "Development of Capitalism in Iran." in *Unpublished Ph.D. Dissertation*. Waterloo: University of Waterloo.
- Newby, Howard, ed. 1978. *International Perspectives in Rural Sociology*. Chichester: John Wiley and Sons.
- Newby, Howard, Colin Bell, David Rose and Peter Sanders. 1978. *Property, Paternalism and Power*, London: Hutchinson.
- Petras, James F. 1981. "Class, State and Power in the Third World." Pp. 37-70 Montclair: Allanheld.
- Plan and Budget Organization. 1976. "Yearly Report 1973." Yearly Report, Plan and Budget Organization, Ministry of Economy, Tehran.
- Population Reference Bureau. 2015. "World Population Data Sheet." PRB. Retrieved September 26, 2015 (<http://www.prb.org/pdf15/2015-world-population-data->

- sheet\_eng.pdf).
- Sanders, P.; H. Newby; C. Bell; D. Rose 1978. "Rural Community Power, in." Pp. 55-85 in *International Perspectives in Rural Sociology*, edited by H. Newby. Chichester: John Wiley and Sons.
  - Shakoori, Ali. 2001. *The State and Rural Development in Post-Revolutionary Iran*, .: New York: Palgrave.
  - Shenton, R.W.; L. Lennihan. October 1981. "Capital and Class: Peasant Differentiation in Northern Nigeria." *Journal of Peasant Studies* 9(1):47-70.
  - Smith, Lynn T. 1972. *The Sociology of Agricultural Development*. Leiden: E. J. Brill.
  - Statistics Center of Iran. 2011 [1390 Iranian Calendar]. "1390 Census Results (Natayej-e Aвалиye-ye sarshomari 1390)." Statistics Center of Iran. Retrieved August 15, 2015 (<http://www.amar.org.ir/Default.aspx?tabid=123&articleType=ArticleView&articleId=8>).
  - Stinchcombe, Arthur L. 1966. "Agricultural Enterprise and Rural Class Relations." Pp. 182-190 in *Class, Status and Power*, edited by R. Bendix and S. M. Lipset. New York: The Free Press.
  - Taylor, John G. 1979. *From Modernization to Modes of Production: A Critique of the Sociology of Development and Underdevelopment*. Atlantic Highlands: Humanities Press.
  - Turner, Brian S. 1984. *Capitalism and Class in the Middle East*. London: Heinmann Educational Books.
  - Veltmeyer, Henry 1983. "Surplus Labour and Class Formation on the Latin American Periphery." Pp. 201-230 in *Theories of Development*, edited by R. H. Chilcote and D. L. Johnson. Beverly Hills: Sage Publications.
  - Vergopoulos, Kostas. July 1978. "Capitalism and Peasant Productivity." *Journal of Peasant Studies* 5(4):446-465.
  - Wertheim, W.F. July 1985. "Rural Impasse in Asia: With and Without Revolution." *Journal of Peasant Studies* 12(4):89-100.